



در این شماره:

● تاملاتی در سالروز میلاد حضرت بهاء الله

● سالروز صعود مرکز یشاق

● کارنامهٔ قهرمانان ایران

یادداشت ماه

چند سال پیش کتابی با نام صنعت غیر واقع [سازی] *The Unreality Industry* می خواندم که به نظر نویسندگان آن، یکی از نیروهای پرتوانی که زمان امروز ما را شکل می دهد خلق عملی "غیر واقع" است.

دنیای امروز با پیچیدگی های روز افزونی روبروست که همه کس را یارای روبرو شدن با آن نیست. لذا دستگاه های تبلیغاتی، سازمان های دولتی و غیر دولتی، دینمداران و دولتمردان از طریق تبلیغات و سرگرمی و تکرار مطالب کاذب و صحنه سازی های مردم فریب، توده را چنان مجنون "غیر واقع" می کنند که مردم بیمارگونه به آن دل بستگی می یابند و غیر واقع را به عنوان حقیقتی مسلم می پذیرند. هدف این کار فلج ساختن قضاوت سلیم مردم، دروغ جلوه دادن راستی ها و درست جلوه دادن کژی ها و دروغ ها است.

سوی هراس از روبرو شدن با جهان پیچیده امروزی، آنچه که فعالیت "کارخانه غیر واقع سازی" را آسان می کند غریزه افسوس زدگی به غیر واقع است. که نمونه اش را در فیلم های محبوب سینمایی (مثل Harry Potter) می بینیم.

نویسندگان کتاب بالا، جامعه آمریکا را مثال می آورند که در آن، با مدد جستن از تلویزیون ها و روزنامه ها و کلیساها، امروزه همه چیز حالت سرگرمی و تفریح یافته و از حقیقت فاصله گرفته است. نگاهی به نمایش های انتخاباتی دو کاندیدای ریاست جمهوری آمریکا که هر چهار سال یک بار تکرار می شود نقش "صحنه سازی" و "نمایش" را در باوراندن مطلبی به مردم روشن می سازد.

بقیه در صفحه ۷

فهرست مندرجات

عبدالبهاء برای مسافرت به بیروت و نزول لوح	یادداشت ماه / ۲
ارض با (۲) / ۲۸	اثار مقلسه / ۳
کارنامه قهرمانان ایران / ۳۴	تأملاتی در سالروز میلاد حضرت بهاء الله / ۵
در این فصل گل هرچه داری به می ده -	صعود حضرت عبدالبهاء / ۹
میاد که دیگر بهاری نیستی / ۴۸	افول کوکب میثاق / ۱۲
معرفی کتاب / ۵۳	دنباله یادداشت ماه / ۱۹
از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۶	تاریخچه ساختمان مقام مبارک
نامه های خوانندگان / ۶۰	حضرت ولی امرالله در لندن / ۲۱
	سابقه تاریخی دعوت ملحت پاشا از حضرت

روی جلد: درختان گلستان جاوید در اصفهان که به تیشه ظلم قطع شده. رجوع فرمایید به ص ۳۴

بلائیای وارده بر اجزاء

از مکتب حضرت عبدالہاء، جلد چہارم، طبع ۱۳۱۱ھ

... اگر بلائیای عظیمہ و رزلیای شدیدہ رخ دهد و جمع من فی الوجود بر ایت و جہای بر شاقیام نمایند محزون شوند، منوم نگردید و جزع و فرغ نمایند. بشارت عظیمہ از فرم مطہر در الواح الہیہ وارده و مشورہء جانش در کتب حدیثیہ نازل و مضمون آن کلام مبارک این است کہ بلائیای کہ بر اجزای الہی وارده و صدقات و اذیت و مصیباتی کہ بر عاشقان جمال رحمانی نازل می شود حکمتش این است کہ چون این نفوس مقدسہ بہ مشرکہء فروع و اوراق سدرہء مبارکہ الہیہ مستند اند آنچه بر اصل شجرہء مبارکہ الہیہ وارد البتہ بر فروع و اوراق آن نیز نازل می شود. حال چون اعظم بلا یا و محن و آلام و آشدت و تعب سخن و سلاسل و اغلال راتق بتقدہ در سبیل جالش عمل فرمود و بہ کمال سرور و جود و تمام روح در بحان ایام مبارک راد سخن و زندان بگذرانند شامیزای اجزای الہی حریم کہ بہ قدر لیاقت و استعداد خویش از این مہربت عظمی بہرہ یابد بپسند و از این رحمت کبری نصیبی یابد نگیرد. چون بہ حقیقت ملاحظہ فرمایند چہ فضلی اعظم از این فضل و چہ احسانی اکبر از این احسان کہ در این سبیل رحمن در بلا یا شریک جمال قدم باشد و سیم تیرا عظم گردید بشری للخصمین و اگر از عوالم الہیہ و جہان منوی الہی کہ بعد از عروج این ارواح بہ ملکوت اہی و جبروت اعلیٰ مقدر شدہ بونی بہ شام جانیان رسد البتہ حریم در قربانخانہ در سبیل محبت اللہ بہ کمال

شوق و اشتیاق بشد و اگر نجات معطره آن جهان الهی مشام روحانیان را مغرب نمی نمود و قلوب مبارکشان را
 انوار ساطعه از افق ابری مغرب نمی کرد هرگز این بلایای شدید و مصائب کلّیه را تحمل نمی فرمودند. پس بدانید که نسام
 جان بخش جهان الهی است که مشام اولیای الهی را معطر نموده و ارواح مقدّشان را بشکر کرده که به این حلاوت
 شدادیت و نعمت اهل عالم را تحمل می نمایند. و اگر مواهب آن عوالم الهیه و اسرار آن ملکوت باقیه در این
 عالم فانی و جهان ترابی مشهود و واضح نیست جای عجب و وسيله شک و شبهه نیست زیرا این واضح و مشهود بلکه
 بدیهی است که هر استعداد و لیاقتی و قوی و کمالی که در رتبه ای از مراتب تحصیل و اکتساب می نماید در رتبه
 مانفوق آن رتبه چون مبعوث شود ظاهر گردد... و به عبارت اختری کالات مکتبه در عالم مادون ظهورش در عالم
 مانفوق است زیرا آن عالم مادون استعداد و سه ظهور آن مواهب را ندارد. مثلاً استعداد مواهبی را که جاد در عالم
 جاد تحصیل می نماید در عالم جاد مشهود نگردد بلکه چون از عالم جاد به عالم نبات انتقال نماید آن مویمت موجود برخ
 بکشاید و چون نبات استعداد حصول جسم حساسی را در عالم نبات تحصیل نماید صین انتقال به عالم حیوان این کمال
 ظاهر شود و چون انسان در عالم رحم، قوه باصره و قوه سامه و قوه سانه و قوای سازه و احساسات بشریه و کالات
 انسانیه را اکتساب نماید در عالم رحم سه و گنجایش ظهور این مواهب موجود بلکه غیر ممکن و محال است که بصیر عیان
 شود و صبح عیان گردد لکن چون از گنجانای رحم مادر به این عالم وسیع مؤثر انتقال نماید آن چشمش روشن و مینا گردد و
 کوشش شنوا شود و لسانش گویا گردد و کالاتش واضح و عیان گردد... حال به چنین فصل و مواهبی و الطاف و رغابی
 که به نفوس مقدّسه در این عالم عنایت شده و کالاتی که تحصیل نموده اند این عالم سه ظهور آن را ندارد بلکه چون به
 عوالم سازه الهیه انتقال نمایند آن مویمت کبری بخ کشاید و آن رحمت عظمی جمال نماید... (ص ۵۶-۵۹).

تأملاتی در سالروز میلاد حضرت بهاء الله *

هوشمند فتح اعظم

خانه‌ام گشتم. تا به خانه برسم ساعتی گذشته بود. خورشید در وسط آسمان بالا گرفته بود و با نور گرم و مطبوعش در آن صبح بهار طبیعت را در آغوش گرفته بود. ولی با وجود آن هنوز افسوس می‌خورم که وقت سحر بر آمدن خورشید را از میان دریا و نقش‌های رنگارنگش را بر پهنه آسمان ندیدم.

در آن روز و در آن سحرگاه افسوس کنان به خود گفتم که بامداد طلوع شمس حقیقت از ایران بود. حضرت بهاء الله از افق آن کشور دمید اما حیف که در پس پرده تعصبات پوشیده ماند. از ایرانیان کسی آن را ندید و آنها که دیدند و ندای صبح عصر جدید را شنیدند دچار ملامت و طعن و لعن کسانی گشتند که از فراش غفلت و خواب سنگین سر بر نداشتند اما چه سود، انوار آفتاب عالمتاب به قلّه کوه‌ها در باختر رسید و هر روز پرتوهای شدیدتر و جلوه‌اش بیشتر شد و زود است که در افق ایران نیز این ابرهای تیره و تار نرم نمک شکافته شود و پرتوهای آن کشور عزیز را نیز روشن سازد زیرا همیشه نور بر ظلمت و خیر بر شرّ چیره گشته است. جنگ اهورامزدا با اهریمن و کشمکش دیو تاریکی با فرشته روشنایی از دیرباز در میان تمام ادیان و

چندی پیش به جزیره‌ای نزدیک شهرمان رفته بودم. شنیده بودم که طلوع آفتاب در این جزیره بسیار زیبا است. بسیاری از سحرخیزان برای تماشای برآمدن خورشید به این جزیره می‌آیند. در کنار آن جزیره خلیج کوچکی است که شرقش دریای پنهاور است و غربش کوهستانی تناور.

صبح زودی برخاستم و بر تخته سنگی کنار دریا نشستم و منتظر مقدم آفتاب شدم تا کم‌کم برآید و با تیغ شعاعش به نقاشی و رنگ پاشی آسمان و زمین پردازد. از شور بختی من آن روز ابرهای سیاه غلیظی افق خاور را پوشانده بود. نه از خورشید نشانی بود و نه از رنگرزی طبیعت نشانه‌ای. سحر آمده بود اما آفتاب نبود. روی بسوی باختر کردم، دیدم سر کوه پرتو آفتاب بر قلّه بلندش افتاده و برف‌های سپیدش را گلگون ساخته است. کم‌کم این نور خفیف جان گرفت و آن کوه پر شکوه را تا نزدیک دامنه‌اش روشن ساخت اما هنوز از خورشید خبری نبود از پشت سیاهی ابرها معلوم بود که نوری در پس پرده، تلاش و تقلا می‌کند اما جمال خورشید هنوز در پس ابرهای قیرگون پنهان بود. از انتظار به تنگ آمدم. تخته سنگ را ترک گفتم و رهسپار

به حضور
حضرت
بهاء الله
می رسیدند و
از عظمت
ایشان خبر
می یافتند و
صیت
بزرگواریشان را
در مراجعت
منتشر
می ساختند،
دولت ایران از
دولت ترکیه



عثمانی به اصرار تقاضا کرد که محل تبعید ایشان را از بغداد به جایی دیگر که از مرز ایران دور باشد انتقال دهند. محل تبعیدی ایشان دو بار عوض شد تا آنکه بالاخره محل حبس ایشان را زندان عگا قرار دادند که در آن مجرمین خطرناک و راهزنان و قاتلان را نگاه می داشتند.

باری پس از نه سال که در شهر محصور و در قلعه عگا محبوس بودند بالاخره اجازه یافتند که از حصار شهر بیرون آیند و نزدیک شهر در محلی که اجاره کرده بودند مقیم گردند و پس از ۱۳ سال در همانجا در هفتاد و پنج سالگی از جهان فانی رخت برستند.

اما داستان رسالت ایشان بسیار شنیدنی است. حضرت بهاء الله را به جرم اینکه از معاریف بایانند دستگیر و پای در گند و زنجیر به زندان مخوفی انداختند به نام سیاه چال که

اقوام شناخته بوده و امروز نیز همان داستان تازه گشته است.

تاریخ زندگانی حضرت بهاء الله موضوع سخن امروز ما نیست همین قدر می گویم که تولد ایشان به سال ۱۸۱۷ در خاندان میرزا عباس، معروف به میرزا بزرگ نوری از وزرای دربار فتحعلیشاه قاجار بود. میرزا حسینعلی، نامی بود که پدر برایشان نهاد ولی چون در عنفوان جوانی در زمره پیروان حضرت باب در آمدند ملقب به بهاء الله گشتند. در راه خدمت به آئین باب از نام و نشان و منصب و مقام گذشتند و به سختی تن در دادند، به زندان رفتند و شکنجه شدند تا بالاخره در سنه ۱۸۵۳ به تبعید محکوم و از ایران اخراج گشتند. ابتدا محل تبعید ایشان بغداد بود اما چون بغداد در راه کریلا و نجف مورد تردد زوار ایرانی بود و بسیاری از جمله بزرگان و اعیان ایران در آن شهر

در کنار قصر شاه قرار داشت و قبلاً حمام متروکی بوده است. در چنین محلّ تنگ و تاریک و مرطوبی با بیش از ۱۵۰ نفر از دزدان و قطعاً طریق مدّت چهار ماه محبوس بودند و همانجا بود که با نزول وحی الهی به ایشان آئین بهائی آغاز شد. حضرت بهاءالله در یکی از آثار خویش خطاب به آقا نجفی اصفهانی مجتهد متنفذ و معروف، این واقعه عظیم و کیفیت نزول وحی را چنین توصیف می فرمایند:

«... در آیام توقّف در سجن ارض طا اگر چه

نوم از زحمت سلاسل (زنجیرها) و روائح منتنه (بوهای ناخوش و کزیه) قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می داد احساس می شد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر می ریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می نمود آنچه را که بر اصفاء آن احدی قادر نه»

با آنکه این راز سر به مهر مدّت ده سال پنهان بود اما از چشمه فیاض حضرت بهاءالله آثاری بیرون می تراوید که از عظمت مقام ایشان حکایت می کرد. الواح و کتاب های معروفی از قبیل: کتاب ایقان و کلمات مکنونه از جمله آثار آن دوره است که هنوز کسی از رسالت ایشان خبر نداشت. اما در همان روزی که ایشان را همراهان دولت از بغداد به استانبول تبعید می کردند حضرت بهاءالله آن سر پنهان را آشکار فرمود و اعلان نمود که او است موعود جمیع ملل که بشارت ظهورش در کتاب های آسمانی داده شده. و از آن دم که حضرت بهاءالله

ظهورش را اعلان فرموده این ندا در گنبد گیتی طنین انداخت که:

«... مژده به جان دهید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده... چشم ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد. گوش ها را مژده دهید که هنگام استماع آمد، دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد... ای عاشقان روی جانان غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمائید و سَم هجران را به شهید لقا بیامیزید...»

از آن روز تا آخر زندگانی از قلم مُلهم حضرت بهاءالله آثار گهرباری صادر شد که چراغ راهنمای کشتی سرگردان جامعه بشری در این دریای متلاطم تمدن مادی گردد چنانکه در بیانات خود فرمود:

«این ظهور اعظم محض اصلاح عالم ظاهر شده»
و نیز:

«فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم»

«ای دوستان سر پرده یگانگی بلند شد، به چشم بیگانگان یکدیگر را ببینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار»

چنانکه می دانید هدف و مقصد و محور تعالیم حضرت بهاءالله اتحاد بشر و وحدت عالم انسانی است که با کمال وضوح راه وصول به این مقصد اعلی را به جهانیان بنمود و هموار فرمود که شنوندگان با وفای پیام دوست با آنها آشنا هستند. اما چیزی که در این مقال

باید گفت آنکه آئین بهائی هر چند جهانی است ولی برای ایرانیان اهمیت دیگری دارد که دیگر اقوام از آن محرومند زیرا ایران وطن حضرت بهاء الله است. نخستین پیروانش نیز ایرانی بودند و هم آنان بودند که این آئین مهر و یگانگی را به سایر نقاط عالم رسانیدند و امروز نزد چند میلیون از مردم جهان، کشور ایران ما عزیز است زیرا وطن حضرت بهاء الله است و همه آرزوی زیارتش را دارند. آثار قلمی ایشان به بیش از ۸۰۰ زبان ترجمه شده است. آیا کسی که این چنین باعث بلندی نام ایران در جهان و سرافرازی ایرانیان گشته است درخور ستایش ما ایرانیان نیست؟ حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خویش راجع به ایران در زمانی اشاره می فرماید که در آن:

«اختر نیک بختی افسرده شد و نهال آرزو و امید پژمرده گشت تا آنکه خورشید تابان از خاور ایران بدرخشید و پرتو جهانگیرش از خاور تا باختر رسید و جان و روان بخشید»

امروز این خورشید تابان در ایران هنوز در پس ابرهای تیره تعصبات و اغراض پنهان است اما ابر هر چند تاریک و غلیظ باشد بالاخره متلاشی خواهد شد و پرتو جانبخش خورشید که اینک بر تیغ کوهسار باختر نشسته به همه جا خواهد رسید و هموطنان ما اگر هم بهائی نباشند به خود خواهند بالید که از کشورشان چنان امری برخاسته که آوازه اش در جهان پیچیده است. اینکه می گویم گزافه نیست، عین واقع است امید واهی نیست. مبتنی بر شواهد تاریخی است.

ملاحظه فرمائید امروز ایرانیان اکثرشان از

شیعیانند اما ایرانیان شیعه مذهب همه، بزرگان کشور ادب پرور خویش را به نیکی یاد می کنند و به خود می بالند که مثلاً سعدی و حافظ و مولوی و ابوعلی سینا و فارابی در کشور ایشان زاده شده اند و هیچ ایرانی شیعه مذهب این بزرگان ایران را که تقریباً همه شان سنی مذهب بوده اند طرد و لعن نمی کند و سعی در پوشیدن نامشان نمی نماید. خود شیعه اند، باشند ولی باز به آن بزرگان ایران که شیعه نبوده اند افتخار می نمایند. آئین بهائی در ایران نیز چنین خواهد شد و روزگاری خواهد آمد که ایرانیان قدر حضرت بهاء الله را خواهند شناخت و به آئین جهان آرایش خواهند بالید. بسیار جای خوشوقتی است که امروز می بینیم که هموطنان عزیز ما به تدریج به همین راه درست افتاده اند و حال که بیشتر از امر بهائی اطلاع یافته اند نظرشان تفاوت کرده آن را تحسین و تمجید می نمایند.

یقین است که این روند، روز افزون گردد و این جدائی که بین ایرانیان بهائی و هموطنان دیگر با کذب و ریا انداخته اند از میان برخیزد و همه دست به دست هم داده در ترقی و سربلندی آن کشور مهرپرور شریک و سهیم یکدیگر گردیم. ■

* این گفتار از برنامه رادیویی پیام دوست نقل شده و با اندکی تغییر درج می شود. مجموعه سخنرانی های جناب هوشمند فتح اعظم در رادیو پیام دوست، در سه مجلد توسط بنگاه نشریاتی نحل نشر شده و همراه با CD صدای ایشان در دسترس است. برای خرید به نشانی زیر مراجعه فرمائید:

nehal@fundacionnehal.org

صعود حضرت عبدالبهاء

روز و سالی سرنوشت ساز

پژوهنده

بر رابطه رهبری میان طلعت مرکزی امر بهائی و عموم پیروان تکیه داشت صورت پذیرد و ساختمان آینده جامعه به دست تشکیلات با مشارکت آحاد مؤمنان در این نقشه الهی تفویض شود.

حضرت عبدالبهاء مدّت ها قبل از آنکه واقعه صعودشان به ملکوت الهی واقع شود، در لوحی به احباء فرمودند:

«شما نباید نظر به شخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید نظر به کلمه الله داشته باشید. اگر کلمه الله در ارتفاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید... زیرا اهمیت در هیکل مقدّس امرالله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء...»

تاریخ گواه آن است که در زمان حضرت عبدالبهاء عظمت و جلالت وجود مبارک چنان بود که بهائیان بی اختیار نظر به شخص حضرت عبدالبهاء داشتند. کمتر خانواده ای خصوصاً در مشرق زمین بود که مکتوبی از آن مصدر فضل و بنده پروری دریافت نکرده باشد و نوعی رابطه

۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ هر چند در شمار آیام تسعه بهائی به حساب نیامده اما بی گمان یکی از مهم ترین و سرنوشت سازترین حوادث تاریخ یکصد و شصت و پنج ساله امر بهائی است زیرا از یک طرف عصر رسولی امر مبارک را به پایان می رساند، عصری که در آن بنیاد آئین جدید با نزول آثار مقدّسه حضرت اعلی و جمال ابهیی و تبیینات حضرت عبدالبهاء نهاده شد و از طرف دیگر ابواب عصر جدید تکوین را گشود که مقدر بود در طی آن اولاً نظم اداری بهائی بر پایه هدایات حضرت عبدالبهاء در *الواح و صایا* تأسیس شود و استقرار یابد، ثانیاً پیام جهان شمول حضرت بهاء الله به موجب فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء همه کوره ارض را در ظل خیمه یکرنگ خود آورد، ثالثاً مفاد لوح مبارک کرمیل که در سفر ثالث جمال قدم به حیفاً عزّ نزول حاصل کرده بود برگرد مقام اعلی که ساختمان نخستین آن به دست مبارک حضرت عبدالبهاء شکل گرفته بود متدرجاً تحقّق صوری و عینی یابد، رابعاً تحوّل شگرف در فرهنگ بهائی که تا آن زمان

مستقیم دل‌بستگی و ارادت و عشق با آن نفس مقدّس برقرار ننموده باشد. چه بسا که بیگانگان هم امر بهائی را بوجود و شخصیت حضرت عبدالبهاء- عباس افندی- وایسته می‌دانستند و برای آنان تصوّر اینکه روزی آن محور مستحکم جامعه بهائی در برابر انظار عموم برپا نباشد دشوار بود. بیانات حاکم فنیقیه که در مجلس یادبود آن حضرت ادا شد حاکی از این حقیقت بود چنانکه در کتاب *قرن بدیع* نقل شده است، وی به مناسبت گفت: «گمان می‌کنم اکثری از حاضرین قیافه سر عبدالبهاء عباس، آن هیکل نورانی و مجلّل را که در بین ناس مشی می‌فرمود در نظر داشته باشند. آن وقار و عظمت و حسن محاورت و قلب سرشار از محبت و عنایت، توجّه به اطفال و عشق و علاقه به گل و طبیعت، بزرگواری و سخا و بذل لطف و عطا نسبت به فقرا و ملهوفین بینوا هرگز از صفحه ضمیر محو و زائل نخواهد گردید. حضرتش به درجه‌ای عطوف و مهربان و محضرشان خالی از تکلف و پیرایه بود که شخص اغلب در حضور مبارک فراموش می‌کرد که در ساحت مولا و مرتبی عظیمی وارد شده و به آستان مقدّسی وفود نموده که هزاران نفس در شرق و غرب از برکت تعالیمش انشراح خاطر یافته و از پرتو وجود اقدسش اعتلاء روح و نورانیت وجدان حاصل نموده‌اند»^۲.

بخش دوم سخنان حاکم فنیقیه گویای این مطلب مهمّ است که حتّی در حیات عنصری خود حضرت عبدالبهاء نمی‌خواستند توجّه نفوس را به شخص خود معطوف کنند بلکه در هر فرصتی اذهان را متوجّه کلمه‌الله و تعالیم ابّ

آسمانی می‌فرمودند و خود در کمال خضوع و خشوع و سادگی و بی‌پیرایگی بودند و کوچک‌ترین نشانی از خودنمایی یا اظهار فضل و برتری و خودستایی از وجود مبارک دیده نمی‌شد.

در کتاب *گلبرگ‌هایی از حیات حضرت عبدالبهاء* تألیف آناماری هونولد می‌خوانیم: «حیات حضرت عبدالبهاء تماماً متکی و متمرکز بر خداوند بود و نه بر خود. همه فکر آن حضرت این بود که اراده الهی را مجری دارند و عید خاضع حق باشند، دوست نداشتند از آن حضرت عکس گرفته شود و اگر در مواردی اجازه فرمودند فقط به خاطر محبت به احباء و متقاضیان عکس بود. در موضعی فرمودند عکس از خود داشتن تکیه و تأکید بر شخص خود است که فقط حکم چراغ یا شیشه چراغ را دارد و به کلی فاقد اهمّیت است. آنچه مهمّ است و معنی دارد همان نوری است که در داخل آن چراغ پرتو افکن است». (عالم بهائی، ج ۴، ص ۳۸۴)

مکرراً و مکرراً در حیات خود، حضرت عبدالبهاء توجّه احباء را به این مطلب معطوف فرمودند که نباید در فکر خود بود بلکه حصر نظر در امر مبارک کرد و برای نشر کلمه الهی شب و روز اهتمام نمود چنانکه خود آن حضرت فرمود و در سنین پیری و شکستگی و ضعف بنیه حدود سه سال در بلاد اروپا و امریکا ندای الهی را مرتفع کرد. از جمله بیانات آخرین آن حضرت به احباء این بود که:

«شب و روز در مدّت حیات آرام نگرفتم. بی‌نهایت آرزو مندم که بینم احبای عزیز

مسئولیت

امر مبارک

را به عهده

می‌گیرند»^۳

این بیان

مبارک بطور

ضمنی گویای

این مطلب بود

که بزودی

تحوّلی در



آن محبوب

یکتا هستند،

هر جا احباء در

سبیل امر

رحمن متحمّل

مشقات و

صدمات

می‌گردند در

حقیقت خود

را به تبعیت و

پیروی از سرمشق والای آن حضرت مفتخر و متباهی می‌بینند.

هنگامی که حضرت عبدالبهاء با احبّای پاریس وداع می‌کردند^۵ فرمودند:

«ما قرب روحانی داریم، قرب و ارتباطی که آن را بعد و انفصالی از پی نباشد... امیدوارم در جمیع عوالم الهیه با هم باشیم... یقین است در جمیع عوالم با هم بوده و هستیم... الحمدلله اعظم روابط بین قلوب حاصل است و آن محبت الله و وحدت عالم انسانی است در امر بهائی. این رابطه و فیض اقدم را انتهی و انقطاعی نیست لهذا من هیچوقت شما را فراموش ننمایم...»

تاریخ امر بهائی در زمان حضرت ولیّ امرالله و بعد از آن شاهد صادقی است بر آن که حضرت عبدالبهاء در جمیع عوالم الهیه از جمله این عالم خاکِ با همه احبّاء بوده و هستند و بعد و انفصال و انقطاعی در میان نیست.

بقیه در صفحه ۲۷

نظام اجتماعی و خصیصه فرهنگی جامعه روی خواهد داد و آن هنگام خواهد رسید که افراد جامعه بجای توجّه و اتکاء انحصاری بر شخصیت مرکزی امر، خود احساس مسئولیت کنند و در اداره امر الهی و "خدمت به هیکل مقدّس امرالله" شرکت فعال و مؤثر داشته باشند. با این همه باید یادآور شد که حضرت عبدالبهاء با صعود به عالم ملکوت رابطه خود را با فرد فرد احبّاء قطع نفرمودند بلکه به کمال صراحت فرمودند که اگر در این عالم باشند یا نباشند همیشه در بین احبّاء حاضر خواهند بود. در موضعی حضرت ولیّ عزیز امرالله در مورد محافل روحانی (محلّی) می‌فرمایند که مدافع آنها حضرت عبدالبهاء هستند و بر آنها جناح‌های تأیید و عنایت خویش را گسترده‌اند.^۴ هر وقت محفلی در کمال محبت و وحدت به اخذ تصمیمی متفق علیه می‌رسد گویی در وقت شور حضرت عبدالبهاء حاضر و ناظر بوده‌اند، هر زمان احبّاء صمیمانه به عبودیت آستان جمال ابهّی قیام و اقدام می‌کنند بی تردید سهم و شریک حضرت عبدالبهاء در عرصه بندگی

افول گوکب میثاق

صالح مولوی نژاد

”سرالله“ که یکی از القاب حضرت عبدالبہاست، آیا برای ما بھائیان و ہم برای دیگران چه معنائی دارد و بہ چه حقیقتی راہ می نماید؟ ممکن است ہرکس در ذہن خود تعبیری و تصویری بیندیشد و خلق کند ولی آیا این تصوّرات حقیقت مقام و جایگاہ حضرت عبدالبہاء را در این دور مقدّس و در نقشہ آہی برای عالم انسانی، نشان می دہد؟

در کتاب مستطاب اقدس زیارت می کنیم کہ مظهر آہی در مورد ظہور جدید می فرمایند کہ این ظہور برای نزول احکامی جدید، از آن نوع و بہ آن مقصدی کہ در ظہورات گذشتہ استمرار و استدام داشتہ نبودہ است بلکہ علت غائی آن اعطای ”رحیق مختوم“ بر نوع انسان بودہ است. این رحیق مختوم، این شراب سر بہ مہر، این سر مکنون و نیروی حیاتی را چگونہ بشناسیم و در زندگی بہ کارش بریم؟

ما، از سر ایمان، این عصر را ”عصر جدید“، ”یوم میعاد کلّ ملل“ و ”سرور اعصار“ می دانیم اما این تعبیرات برای دیگران جنبہ انتزاعی داشتہ، درک آن آسان نیست. بشر طبیعہً نیاز بہ حقایق محسوس دارد، مثال و الگو می طلبد. ما کہ ہر صبح و شام آیات آہی را

تلاوت می کنیم حتماً متوجّہ یکی از بارزترین امتیازات امر جمال قدم بر آثار مقدّسہ گذشتہ شدہ ایم و آن، کثرت آثار و دامنه وسیع مطالب و مضامین آشکار و نہفتہ آنها است و قطعاً از خود پرسیدہ ایم- و نسل های پی در پی خواهند پرسید- کہ این کثرت و وسعت آثار چہ حکمت و چہ مقصدی دارد؟

هدف نہائی این آثار کہ بہ مدّت چہل سال بی وقفہ، حتّی در شرایط دشوار زندگی مادّی، نازل شدہ است، ”تأسیس مدنیت جدید“ است.

مدنیت جدید، با خلق قدیم تحقّق پذیر نیست، لازمہ اش خلق انسانی است کہ در ظلّ تعالیم جمال قدم و بہ استفاضہ از قدرت خلاقہ این تعالیم در عرصہ وجود پدید آید و شایستہ زندگی در مدنیت جدید، مدنیت آہی باشد.

جمال مبارک نمونہ این انسان جدید و خلق جدید را بہ عالم و عالمیان اهداء فرمودہ اند تا ہمہ، بھائی و غیر بھائی، ببینند و بدانند کہ سیر متعالی تجلّی حقّ بر خلق باید بہ خلق چہ تمدّنی و با چہ انسان ہائی منتهی شود- انسانی کہ با ہمہ وجود و با ہمہ عشق و ایثار ”بہ خدمت جمیع من علی الارض“^۱ برخیزد.

حضرت عبدالبهاء، شاهد والگو و مثل والای انسانی است که حضرت بهاءالله برای زندگی در تمدن جدید تدبیر فرموده اند- انسان کامل- مثل اعلای تعالیم بهائی، جوهر انسانیّت.

از خود نپرسیم که مگر ممکن است کسی به پایگاه و جایگاه حضرت عبدالبهاء دست یابد بلکه باید بدانیم و بکوشیم و نسل های آینده در طی قرن ها نیز بدانند که باید به سوی چه هدفی و دستیابی به چه مقامی حرکت کنند و آگاه باشند که:

آب جیحون را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید^۲

ما لا یُدْرِكُ کُلَّهُ، لا یُتْرَکُ کُلَّهُ

وجود حضرت عبدالبهاء امانتی است که حقّ تعالی بر دوش انسان معاصر نهاده است و ایشان باید مسئولیت حفظ این امانت را بپذیرد و بیدار و هوشیار باشد که باید از چه راهی و به سوی چه هدفی حرکت کند.

این گفتار نگاهی است به یوم صعود حضرت عبدالبهاء و چند روز قبل از آن، و تأثیری که از این واقعه بزرگ در گفتار بزرگان و رؤسای سرزمین فلسطین و سپس در جراید مهمّ دنیا انعکاس پیدا کرد و روزنه ای گشود بر اینکه نه فقط جامعه بهائی بلکه جامعه انسانی به قدرت خلاقه ظهور جمال قدم و اسم اعظم در "خلق جدید" پی برد.

قبل از پرداختن به گزارشی اجمالی از واقعه صعود حضرت عبدالبهاء، نقل عبارتی در تعریف و توقیر شخصیت آن حضرت از "ادوارد براون" که چندان هم نسبت به امر بهائی بی نظر

و بی طرف نبوده، مناسب به نظر می رسد. «در هر جلسه از نونظقی فصیح نمودن و بلا تأمل بیانی جدید و برهان بلیغ ادا کردن و با کمال قدرت و مهارت هر موضوع را وصف و تمثیل نمودن و تا این اندازه در کتب مقدسه عبرانیان و مسیحیان و مسلمین احاطه و علم داشتن، به نظر من از نوادر و غرائب امور است که حتی در بین خود ایرانیان هم که هم نژاد آن حضرت اند و بر لطائف و دقائق امور واقف و آگاه، یافت نشود. این اوصاف که با مشی و وقار و عظمت و لطف و مهربانی حضرت عباس افندی آمیخته بود مرا دچار شگفتی و تعجب نمود، مبهوت و متحیر ماندم که تا چه اندازه آن حضرت، نه تنها در دایره پیروان پدر بزرگوارش، بلکه در خارج آن محیط و جمیع نفوس، نفوذ و احترام دارد. هر کس که حضرت عباس افندی را زیارت نمود، ممکن نیست به عظمت و اقتدار آن حضرت شک و تردید نماید»^۳. بدیهی است ادوارد براون که اهل ادب و فرهنگ و تاریخ دیگر بوده به همین مشخصه های حضرت ناظر بوده که او را متحیر ساخته اما از درک مقام معنوی و اسرار نهفته در آن وجود مبارک غافل بوده. او فقط "به سیمای شخص نگرسته، و از "آثار و صنع" بی خبر بوده است.^۴

۲۵ نوامبر ۱۹۲۱ تا روز صعود

وقایع ماه ها، هفته ها و روزهای قبل از صعود حضرت عبدالبهاء و نیز ساعت هائی که منتهی به این واقعه پردرد شد را در کتاب ها و رساله های متعدد نوشته اند^۵ و نیازی به تکرار آنها نیست. منبع اصلی همه آنچه نوشته شده،

عمده گزارش‌ها و نامه‌هایی است که چند نفر از مؤمنین غربی و شرقی که در هنگام صعود در حیفا حاضر بوده و شاهد وقایع بوده‌اند نوشته و برای مجله نجم باختر فرستاده‌اند. همه این گزارش‌ها در کلیات همه با هم یکسان و در جزئیات اندکی متفاوتند. مهم‌ترین این گزارش‌ها رساله‌ای است که "لیدی بلامفید" که از انگلستان در معیت حضرت شوقی افندی به حیفا آمد، با نظارت و معاونت حضرت ولی امرالله نوشت.

به اختصار، سیر وقایع چنین بوده است^۶ که حضرت عبدالبهاء از مدتی قبل اشاره‌هایی به نزدیکی صعود می‌فرموده‌اند و به احتمال بسیار این اشارات برای برخی از حاضران در ارض اقدس، به یقین رسیده بودند.

جناب آقا میرزا ابوالحسن افغان از آن جمله بود. او یک ماهی قبل از صعود حضرت عبدالبهاء، روزی به بهانه رفتن به مسافرت، خدمتکار خود را مرخص نمود، به کنار دریا رفت، متفکرانه مدتی قدم زد و سپس جسم خود را به دریا سپرد و روح را به ملکوت ابهی. از او نامه‌ای برجای ماند که از حضرت عبدالبهاء تقاضای عفو کرده بود (مزار او در قبرستان حیفاست).

دو رؤیای خود را حضرت عبدالبهاء برای عائله مبارکه تعریف کردند. به موجب رؤیای اول، حضرت عبدالبهاء در مسجد، در مقام امامت، نماز را اقامه می‌کنند اما در میانه نماز تصمیم می‌گیرند از مسجد خارج شوند. در بیرون مسجد از خود می‌پرسند چرا چنین کردند، بعد با خود می‌گویند، نمازی را که من اقامه

کردم، لابد کسی تمام خواهد کرد. در رؤیای دوم (دو هفته قبل از صعود) در اطاق کوچکی که دورتر از بیت مسکونی برای خود ساخته بودند، جمال مبارک را می‌بینند که می‌فرماید: این اطاق را خراب کن.

به موجب نامه‌ای از منور خانم (صیبه حضرت عبدالبهاء) به خانم روث راندل^۷ چندی قبل از صعود، حضرت عبدالبهاء به عائله مبارک می‌فرماید که از شوقی افندی بخواهند برای امر مهمی از آکسفورد به ارض اقدس بیایند. وقتی سؤال می‌شود که آیا باید تلگراف کنند؟ می‌فرماید: نامه کافی است.

همه این شواهد و اشارات حاکی است که حضرت عبدالبهاء جوهر لطافت و عطفوت، می‌خواستند عائله مبارک و احبای مجاور در ارض اقدس را برای حادثه صعود آماده سازند و درد مفارقت را تخفیف دهند.

جمعه ۲۵ نوامبر، ظهر مطابق معمول در نماز جمعه شهر شرکت فرمودند. بعد از نماز، با وجود خستگی زیاد، بپا ایستاده به محتاجان و جوهری مرحمت کردند، بعد از ناهار چند لوح به منشی املاء فرمودند، شب احبای به حضور مبارک نائل آمدند.

شنبه ۲۶ نوامبر، صبح با عائله جای صرف کردند، احساس تب و لرز داشتند، قیای حضرت بهاءالله را که آستری پوستی داشت طلبیدند و آن را در بر کرده به استراحت پرداختند. شب وقتی برای خواب به بستر می‌رفتند، فرمودند که شب قبل خوب نخوابیده بودند، احساس تب و لرز را جدی و آغاز کار نامیدند، شب تب زیاد شد، طیب آمد، به

تدریج تب خفیف شد.

غذا بخورم؟ این بیان چنان آرام بود که حاضران لحظه‌ای بعد گمان بردند که به خواب رفته‌اند. شهادتی که یک عمر استمرار داشت به پایان رسید.^۸

صبح روز دوشنبه ۲۸ نوامبر حضرت ورقه علیا به احبای غرب و شرق تلگراف کردند:

«حضرت عبدالبهاء قد صعد الی ملکوت الابهی»^۹

به تصمیم حضرت ورقه علیا، محل استقرار رمس حضرت عبدالبهاء در جوار مقام مقدس اعلی تعیین شد.

سه شنبه ۲۹ نوامبر مراسم تشیع

همچنان که وجود و مقام حضرت عبدالبهاء در همه ادیان گذشته بی مثل بود، تشیع آن حضرت نیز در سراسر تاریخ سرزمین فلسطین و اراضی مقدسه بی مانند بود. شهر حيفا تعطیل شد، مردم از هر طبقه فقیر و غنی، عامی و دانشمند، خرد و بزرگ، مسیحی، مسلمان و دروز، حتی بی دینان، برای این مراسم گرد آمدند. جمعیت تشیع کننده را به تقریب ده هزار نفر نوشته‌اند.^{۱۰}

شکوه و نظم مراسم شگفت انگیز بود. جمعیت در صفوف یا گروه‌های متعدّد نظم یافتند. در جلو، پیشگامان، گارد احترام، رؤسای ادیان و قاریان قرآن قرار داشتند و سپس عائله حضرت عبدالبهاء، کمیسر عالی فلسطین، فرماندار و دیگر مقامات رسمی، تابوت از چوب سفید پوشیده در ترمه‌ای ایرانی بر دوش احبّاء بود حرکت از بیت مبارک تا محل استقرار عرش اطهر یک ساعت و نیم طول کشید.

یکشنبه صبح ۲۷ نوامبر به عائله مبارک فرمودند: حالم کاملاً خوب است، با شما چای صرف می‌کنم. عصر احبّاء در ضیافتی که آقا رستم اردشیر تفتی ترتیب داده بود شرکت کردند، حضرت عبدالبهاء حضور نیافتند، مفتی حيفا و یکی از اعضای شهرداری به حضور مبارک مشرف شدند، یک ساعت ماندند. حضرت عبدالبهاء بسیار به آنها محبت کردند، رؤیای اخیر خود را برای آنان تعریف کردند. بعد رئیس پلیس حيفا به خدمتشان آمد و هنگام رفتن هدیه‌ای دریافت کرد. اعضای خانواده که از ضیافت آقا رستم اردشیر برگشته بودند عرض کردند که صاحب ضیافت از اینکه وجود مبارک حضور نداشتند متأسف بود. در جواب فرمودند: من روحاً با احبّاء بودم، و احبّاء نباید به حضور جسمانی من اهمّیت بدهند، همیشه روحاً با احبّاء هستم و خواهم بود. اول شب از حال یک یک اعضای خانواده جويا شده، ساعت هشت به بستر رفتند، با اظهار اینکه حالشان خوب است، دو نفر از دخترانشان در اطاق ماندند. یک ساعت و ربع بعد از نیمه شب از خواب بیدار شدند، به میز وسط اطاق نزدیک شده اندکی آب نوشیدند و فرمودند که بسیار احساس گرما می‌کنند و به بستر بازگشتند. لحظه‌ای بعد روحا خانم به کنار بستر رفت، فرمودند تنفسشان مشکل شده، هوای بیشتری می‌خواهند. پرده پشه‌بند را کنار زدند بی کمک دیگران در بستر نشستند و اندکی گلاب نوشیدند. تقاضا شد اندکی غذا میل کنند، فرمودند: من در حال رفتنم، شما می‌خواهید

مقابل مقام مقدّس اعلیٰ، عرش مطهّر را روی سکونی قرار دادند، رؤسای ادیان و بلندپایگان هریک ادای احترام کردند و اطراف تابوت حامل رمس اطهر حلقه زدند. مدّتی طول کشید تا همه مشایعت کنندگان به مقابل مقام اعلیٰ رسیدند. نمایندگان مذاهب و دانشمندان به ایراد سخن پرداختند، سخن در تکریم و تمجید کسی که در طول حیات خود لحظه‌ای برای الفت قلب‌ها و آشتی ملل و نژادها و امداد مستمندان و تسکین دردمندان آرام نگرفته بود.

اشاره‌ای به آنچه گفته شد

سخنانی که در بزرگداشت و رثای حضرت عبدالبهاء گفته شد، چنان از سرسوز و صفای دل، و تکریم راستین بود، و چنان شورانگیز، که به قول یکی از اعضای عائله مبارک، جائی برای بهائیان باقی نگذاشت که چیزی بر آنها بیفزایند.^{۱۱}

سخنران اول، یوسف الخطیب، خطیب مشهور مسلمان، از جمله گفت: ^{۱۲} هر روز کاروان درگذشتگان از برابر شما می‌گذرد و شما اعتناء نمی‌کنید، پس امروز برای که اشک می‌ریزید؟ آیا برای کسی گریه می‌کنید که دیروز بزرگ بود و امروز با درگذشتش بزرگ‌تر است؟ برای کسی که به جهان جاودان شتافته اشک نباید ریخت. گریه کنید برای فقدان مظهر فضل و ادب! برای خود اشک بریزید که زیان‌کننده شماست. کسی را که از دست داده‌اید، فقط از دیدگان پنهان شده اما در ملکوت جاودان ابدیت یافته است. اشک بریزید برای کسی که مدت هشتاد سال برای شما اشک ریخت. از کدام خصلت بزرگ

او یاد کنم؟ خصائل نیک او چنان فراوان بود که نه به گفتار درآید نه به شمارش. کافی است بگویم که او در هر قلبی اثری والا و در هر زبانی کلامی زیبا بر جای نهاد. کسی که چنین خاطره پرشکوهی بر جای نهاده نمرده است.

خطیب بعدی، ابراهیم نصّار، از نویسندگان مشهور مسیحی بود که گفت همه کس برای از دست دادن مولای خود گریه می‌کند، من خود چنین کرده‌ام اما گریه امروز برای چیست؟ مردم را چه می‌شود؟ آیا کوه‌ها به زمین ریخته یا زمین به لرزه درآمده؟ نه این است، نه آن، بلکه روح فضل و عطا از بین ما رفته است، عزای ملی و مصیبت عمومی است و قلب‌ها شکسته است. ای غمزدگان! عبدالبهاء نمرده است، همچنان که فروغ بهاء‌الله غروب نکرده است...

پرفسور محمّد مراد، مفتی و قاضی مسلمانان حيفا، از جمله گفت:

در جهان هر وقت جامعه‌ای شخص بزرگی را از دست می‌دهد که در علم و فضیلت، یا در اخلاق و رفتار و یا در سیاست ممتاز بوده است، مردم خود را دلداری می‌دهند که احتمالاً کسی پیدا خواهد شد که جای خالی او را پر کند. اما امروز مصیبت عالم انسانی با هیچ مصیبتی قابل قیاس نیست چرا که جای خالی عبدالبهاء در احسان و خیراندیشی برای عالم انسانی، هرگز، توسط هیچ کس پر نخواهد شد. به حقیقت، او در اعمال و رفتار آیتی بود از آیات الهی.

سخنران بعدی، عبدالله مخلص، دانشمند مسلمان بود که بعد از مقدمه‌ای با اشاره به آیات قرآن در موضوع علائم قیامت چنین گفت: با صعود عبدالبهاء شمس دانش غروب نمود،

قمر احسان تاریک شد، اکلیل جلال درهم شکست و کوه مهر و محبت فرو پاشید. نیازی نیست که من عظمت و جلال کسی را که از دست داده ایم بیان کنم. شما خود که اهل انصافید گواهی می دهید به زیبایی شخصیت او، به زیبایی اخلاق او، به عظمت قلب او، به وسعت دریای دانش او. افسوس! چه کسی بعد از او به گرسنگان غذا خواهد داد؟ افسردگان را تسلی خواهد داد؟ برهنگان را لباس خواهد داد؟ گمراهان را راه خواهد نمود؟ بیوگان را کمک خواهد کرد؟ یتیمان را یاری خواهد داد؟ تشنگان حقیقت را از چشمه زلال دانش خود سیراب خواهد نمود؟... مرا ببخشید اگر نمی توانم آنچه را که شایسته عبدالبهاء است به درستی بیان کنم آنچه از زبان من جاری می شود از قلب شکسته من نشأت می گیرد، زخم های قلب من است، نه کلمات، اشک است نه الفاظ.

شاعر مشهور، شیخ یونس خطیب، شعری را که سروده بود خواند که در آن از جمله گفته بود: خداوند، عبدالبهاء مظهر کمال علم و صفات عالیه را به پیشگاه خود فرا خواند.

وادی بستانی شاعر جوان مسیحی، در ضمن سخنان خود گفت: ای فرزند بهاء الله! تو چنان زیستی که خداوند می خواست، نه آن چنانکه مردم می خواستند. در سرزمینی به خاک سپرده می شوی که حضرت مسیح و مریم مقدس در آن زیستند، سرزمینی که حضرت محمد [در مسیر معراج] از آن گذشت، سرزمینی که خاک آن متبرک است.

سلیمان بوزاگلو، یکی از رهبران نو اندیش

یهود گفت: حیرت آور است که در این دوره بی ایمانی و به شدت مادی، چنان فیلسوف عظیم الشانی به نام عبدالبهاء که امروز به سوگ او نشسته ایم، ظهور کند. او بود که با قلب و وجدان ما سخن می گفت، عطش روح ما را با اصول و تعالیمی که اساس همه ادیان است فرو می نشاندد... در زندگی مثل اعلائی ایثار بود که سعادت دیگران را بر آسایش خود مقدم می داشت. خوشا به حال کسانی که با او محشور بودند و از کتاب حیات او بهترین درس دین و فلسفه را آموختند. فلسفه عبدالبهاء بدیع، منطقی، خردمندانه و علمی بود. عبدالبهاء و قبل از او بهاء الله، ثقل عظیم و پرشکوهی را بر شانه های خود حمل نمودند- تأسیس صلح جهانی. عبدالبهاء وفات نمود، بعد از آنکه چهل سال را در اسارت و حبس ترک ها در عکا سپری نمود. قبلاً هم در بغداد که زمانی پایتخت خلفای عباسی بود، همراه پدرش در تبعید بود زیرا که ایران، گاهواره تمدنی باستانی، این فرزندان خود را از خود رانده بود. آیا در همه این وقایع حکمتی نهفته نیست تا این اراضی مقدسه به سرچشمه عالی ترین اندیشه های روحانی تخصیص یابد- همچنان که همیشه بوده است؟

شیخ اسد شکیب، برجسته ترین عالم علوم اسلامی و سیاست که نهمین و آخرین سخنران بود، از جمله چنین گفت: «عبدالبهاء در زمره مردم عکا محسوب است زیرا به مدت چهل سال در این شهر زیست و در مجالس به توضیح آیات کتب مقدسه و احادیث می پرداخت. فلسفه او شامل همه مکتب های فلسفی بود.

قدیم و جدید. انسان دوستی او در مورد یتیمان و بیوه زنان همیشگی بود، هرگاه یکی از دوستان او در می‌گذشت، هرگز بازماندگان او را از یاد نمی‌برد، با مقام والائی که داشت، هیچ‌گاه از کمک به مستمندان غافل نبود. در زمستان‌ها در منزل شیخ علی میری، با دانشمندان و بزرگان ملاقات داشت و در تابستان‌ها این جلسات در حیاط فُخوره (نزدیک بیت حضرت بهاء‌الله) تشکیل می‌شد. در همهٔ این مجالس، حاضران، عبدالبهاء را همچون کتاب تاریخ، کتاب تفسیر آثار مقدسه و فلسفهٔ معاصر- حتی آنچه را که به علم و هنر مربوط می‌شد- می‌یافتند... بعضی از ایرانیان، با نوشتن و توزیع رساله‌هایی به عقاید عبدالبهاء ایراد می‌گرفتند اما او بدون توجه به این انتقادات و مخالفت‌ها، و بدون آزرده‌گی از این نفرت و دشمنی، به بیان تعالیم خود می‌پرداخت. این سنت الهی است که هر وقت دعوت جدیدی پدید می‌آید، گروهی آن را می‌پذیرند و ستایش می‌کنند و گروهی به رد آن می‌پردازند.

این گفتار که اشارتی بود بر "سر الهی" و خلق بدیع در ظل تعالیم جمال اقدس ابهی، با چند جمله از شعری که "تورنتون جیس" اول مؤمن آمریکائی چند هفته قبل از درگذشت خود سرود و در حضور حضرت عبدالبهاء خوانده شده، به پایان می‌برم:

تو اولین نوزاده در ملکوت ابهائی
محبوب خدا و محبوب خلق،
تو اولین شهروند شهر مقدسی
تو جوهر روحانیت و کمال انسانیتی
تو عاشق حق و خلقی، مثل اعلائی انسانیت

جدیدی ■

یادداشت‌ها

- ۱- لوح مقصود، مجموعهٔ الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص ۱۰۱.
- ۲- مثنوی مولوی، دفتر ۶ بیت ۶۶ (دکتر استعلامی، چاپ ۶، ۱۳۷۹).
- ۳- حیات حضرت عبدالبهاء، محمد علی فیضی، نشر سوّم، آلمان، ۱۵۰ ب، صص ۲۰-۲۱۹ (جناب فیضی نامی از مترجم گفتار ادوارد براون نیآورده‌اند).
- ۴- تو به سیمای شخص می‌نگری
ما در آثار صنع حیرانیم / سعدی
- ۵- از جمله: عبدالحمید اشراق خاوری، رسالهٔ ایام تسعه، ص ۴۲۷ به بعد؛ محمد علی فیضی مآخذ ۳ در بالا؛ به زبان انگلیسی:
'Andu'l-Bahá, The Centre of the Covenant of Bahá'u'lláh, H.M. Balyuzi, George Ronald, 1972.
- مجلهٔ نجم باختر (انگلیسی و فارسی) دورهٔ ۱۲ شمارهٔ ۱۵ به بعد؛ رسالهٔ شرح صعود از لیدی بلامیلند و حضرت ولی امرالله به انگلیسی (این رساله به فارسی ترجمه شده اما این بنده به آن دسترس نداشتم)؛ مولوی نژاد «وقایع مهم حیات حضرت عبدالبهاء»، خوشه‌هایی از خزین ادب و هنر، شماره ۱۴، ۲۰۰۳ (دورهٔ میثاق).
- ۶- خلاصه شده از نامه‌هایی که چند تن از عائلهٔ مبارکه به بانوان بهائی آمریکا نوشته‌اند و نیز چند نامه که احبای حاضر در ارض اقدس (ایرانی و آمریکایی) به نجم باختر نگاشته‌اند.
- ۷- به تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۱، نجم باختر دورهٔ ۱۲ شماره ۱۸ (فوریه ۱۹۲۳).
- ۸- بالیوزی، ص ۴۶۰ به بعد.
- ۹- در برخی منابع فارسی، دو قسمت تلگراف را مقدم و مؤخر نوشته‌اند که البته معنی تغییر نمی‌کند متن تلگراف به انگلیسی در شمارهٔ ۱۵ نجم باختر گراور شده و ترجمه‌اش همان است که در متن مقاله آمده.
- ۱۰- بالیوزی.
- ۱۱- نامهٔ منور خانم به خانم راندال.
- ۱۲- خلاصهٔ این سخنرانی‌ها از نجم باختر، دورهٔ ۱۲ شماره ۱۷، ترجمه شده است.

با روس و انگلیس و امریکا گفت و در اثبات آن ناتوانی نشان داد. بهائی ستیزی اینک نیاز به نمایش و سرگرم ساختن مردم دارد و صحنه‌های امضاء طومارهای دور و دراز یکی از آن شیوه‌هاست.

در زمان قاجار این "نمایش" ها عبارت از فجایعی مثل شمع آجین نمودن بهائیان و گرداندن ایشان در معابر و بازارها، کشتن ایشان در ملأ عام، تهییج عامه و هجوم صدها نفر به خانه‌های آنان برای چپاول و ایجاد حریق و امثال آن بود. پس از وقفه کوتاهی در دوران رضا شاه، بار دیگر در دوران شاه سابق همان نمایش‌ها تکرار شد. از نمونه‌هایش واقعه شاهرود در سال ۱۳۲۳ شمسی بود که در یک هجوم و آتش سوزی دامنه‌دار در سراسر شهر، سه تن بهائیان را به فجیع‌ترین وضع به قتل آوردند، دیگر کشتن دکتر سلیمان برجیس در کاشان در سال ۱۳۲۸ که با ۸۱ ضربه کارد آن طیب محبوب شهر را قطعه قطعه کردند و سپس با صلوات و بانگ الله اکبر با سرپلندی و افتخار جمعیت زیادی در بازارها پشت سر قاتلین به راه افتادند و در تبرئه قاتلین و بازگشتشان از طهران تا سی کیلومتری کاشان گاو و گوسفند قربانی نمودند. نمونه دیگرش در دورانی بود که مقامات دولتی گفتگو از رسیدن ایران به "دروازه‌های تمدن بزرگ" می‌کردند. در ماه رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی دولت به آقای فلسفی واعظ اجازه داد که از رادیو دولتی علیه بهائیان سخنرانی کند. به دنبال آن حظیره القدس بهائیان در طهران توسط نظامیان اشغال شد و این وقایع چنان تهییجی در کشور آفرید که

مثال دیگر را می‌توان در مورد دین بیان کرد. مردم را آنچنان به دیدن قیافه و عبا و ردای کشیش و تشریفات سنتی دینی و موعظه‌های تکراری آشنا به گوش عادت می‌دهند، که ذهن قابلیت دریافت واقعیت را از دست می‌دهد و فرد خود را از مقایسه آنچه در گوشش می‌کند، با آنچه واقعیت و حقیقت است، عاجز می‌یابد. تأثرهایی که به نام مراسم دینی در برخی از کلیساهای مسیحی امریکا و اروپا راه می‌اندازند مثل خواندن سرودهای دینی، هله لویا و شیون سردادن‌ها، شل و لال شفا دادن و کف بر دهان آوردن و از خود بی‌خود شدن‌ها نمونه‌هایی از کاربرد ماهرانه "صحنه‌سازی" و "نمایش" به هدف آنست که چیزی غیر واقع را در نظر مردم حقیقت جلوه دهند و آنان را از تفکر در مورد حقیقت مطلب دور سازند.

با دیدن عکس‌های جمع‌آوری امضاء در زیر طومار ضد بهائیت به یاد کتاب بالا و "کارخانه غیر واقع‌سازی" افتادم. تبلیغات ضد دیانت بهائی، که رژیم اسلامی چند سال است به آن شدت بخشیده، نیاز به نمایش و صحنه‌آفرینی دارد. تهمت‌های تکراری همیشگی که در حدی وسیع در سایت‌های کامپیوتری و روزنامه‌ها نثار بهائیان می‌شود اینک فرسوده شده و می‌رود که تأثیر خود را بر روی مردم از دست بدهد. تا به کی می‌توان بهائیان را جاسوس صهیونیسم دانست، بدون آنکه یک سند از جاسوسی ایشان ارائه نمود. تا چند می‌توان از هم‌بستگی تاریخی این دین

هفت تن بهائی را در هرمزک یزد در کمال سنگدلی مثله کردند و بیم آن می‌رفت که کشور به خونریزی و آشوب بکشد.

این حوادث و ده‌ها نظائر آن، ناگهانی به وجود نیامد بلکه هر یک ماه‌ها دسیسه و توطئه و تبلیغات در مساجد و تکیه‌ها و حسینیه‌ها در پشت سر داشت. نمایش‌هایی بود که برای نمایاندن باطل بودن بهائیان و غیر واقع بودن ادعای ایشان لازم بود بر روی صحنه بیاید.

حال قرن بیست و یکم است. دیگر نمی‌توان بهائیان را در یک معرکه خیابانی جلوی چشم صدها نفر شقه کرد. حظیره القدس نیز همان روزهای اول انقلاب تسخیر شد، اینک باید دست به ترفندی جدید زد. در رابطه با برگزاری نماز عید فطر در دانشگاه، طوماری در جلوی در ورودی آویختند که خلق الله امضای خود را پای تهمت‌های همیشگی بگذارند و خواستار انحلال تشکیلات بهائی شوند. یک نفر از امضاء کنندگان نپرسید این طومار از سوی چه کسانی و چه سازمانی اینجا آویزان شده، یک نفر نپرسید به کدام دلیل بهائیان را به جاسوسی متهم می‌کنید، اینان چه تشکیلاتی دارند که باید منحل شود؟ یک نفر نپرسید منظور از این طومار چیست؟ آن را به کدام مرجع می‌خواهید بدهید؟

چنین پرسش‌هایی در سایت‌های اینترنتی گوناگون در غرب مطرح شد ولی به فکر گروهی که امضاء طومار را وظیفه دینی خود دانستند نرسید.

هفته بعد طومار را از طهران به قم بردند و به احتمال فراوان بزودی به مشهد و کاشان و یزد

و دیگر شهرها خواهند برد تا امضاءها را از صد هزار و صد هزار به میلیون برسانند. معلوم نیست در یک کشور هفتاد میلیون یک میلیون امضاء، که گروهی از ملت بدون هیچ دلیل و سند، بر ضد گروهی دیگر تهیه کنند چه ارزشی می‌تواند داشته باشد و معلوم نیست آیا اگر از فردا هر یک از گروه‌های دینی یا قومی بر ضد یکدیگر امضاء جمع کنند دولت جمهوری اسلامی به آن ترتیب اثر خواهد داد یا فقط همین طومار است که باید زمینه‌ساز مصیبت تازه‌ای برای کشور شود؟

در سفر ناصرالدین شاه به نجف و کربلا به تقاضای دولت ایران، که از حضور بهائیان در بغداد هراس داشت، مأمورین عثمانی جمعی از بهائیان را در بغداد و آن حدود گرفته استنطاق کردند و هر که را تبری نکرد به موصل تبعید نمودند. حاجی محمد حسین قزوینی (طیب) عرق غیرت ایرانی‌ش جنجیده به مجلس استنطاق رفت و به دفاع از بهائیان برخاست. مترجم دولت ایران با عصبانیت پرسید: تو چه کاره‌ای؟ او گفت: تو چه کاره‌ای؟ مترجم گفت: من مترجم دولتم. و حاجی بالبداهه جواب داد: من هم مترجم ملت.

آیا در قرن بیست و یکم در میان مردم ایران مترجمی یافت می‌شود که از سوی ملت بپرسد این تفرقه‌افکنی و هم‌وطن را با هم‌وطن دشمن ساختن به چه هدفی دنبال می‌شود؟ ■

بهمین نیک‌اندیش

1- Ian I Mitroff & Warren Bennis, Unreality Industry, Oxford University Press 1993.

تاریخچه ساختمان مقام مبارک حضرت ولی امرالله در لندن

حسن علائی

سوزناک و جانگداز آگاه شدند و غرق دریای غم و اندوه گشتند، تنها موضوعی که قلب شکسته و حزین ایادی عزیز امرالله را تا حدی آرامش می‌بخشید این بود که هیکل اطهر پس از ۳۶ سال سعی و کوشش مداوم و خستگی ناپذیر دوره ولایت، بدون رنج و درد جسمانی و یا کسالت طولانی این جهان فانی را وداع فرمودند. در اجرای حکم محکم کتاب *مستطاب اقدس* که مقرر فرموده است حرکت متصاعد الی الله از محل صعود تا نقطه خاکسپاری نباید بیش از یک ساعت بطول انجامد، حضرت حرم برای محل استقرار مبارک به جستجوی محل مناسبی در شهر لندن پرداختند و پس از بازدید چندین قبرستان سرانجام قبرستان Great North London Cemetery را انتخاب فرمودند که بعدها نام آن به New Southgate Cemetery تبدیل شد.

علت انتخاب این قبرستان

آقای بری ایونز رئیس قبرستان در ماه جولای ۱۹۹۷ به مدت ۵ روز به اتفاق

نوامبر سال ۲۰۰۸ مقارن پنجاهمین سال صعود حضرت ولی عزیز امرالله می‌باشد. هیکل اطهر در اواخر تابستان سال ۱۹۵۷ به اتفاق حضرت ایادی امرالله سرکار روحیه خانم به لندن تشریف آوردند، متأسفانه در بدو ورود به شهر لندن دچار آنفلوآنزای شدید شدند. اگر چه هیکل مبارک فوراً مورد معاینه و معالجه پزشکی قرار گرفتند ولی با وجود معالجات لازم صحت مبارک برنگشت.

شب چهارم نوامبر ۱۹۵۷ در حالیکه به تکمیل نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر روحانی مشغول بودند و نقاط مفتوحه جدید را روی نقشه علامت‌گذاری می‌فرمودند با حالت خستگی زیاد به بستر خواب تشریف بردند.

سحرگاه روز چهارم نوامبر ۱۹۵۷ ناگهان قلب اطهر الطیف یگانه مولای اهل بهاء حضرت ولی عزیز امرالله از کار افتاد و در کمال آرامش و راحتی روح مقدسشان به ملکوت ابهی پرواز نمود.

بامداد آن روز حضرت حرم از این واقعه

شامل حضرات ایادی امرالله، نمایندگان محافل ملیّه، اعضاء هیئت‌های معاونت و مشاورین و احبای عزیز آلّهی، عموماً غم زده و محزون با دسته گل‌های زیبا و چشمانی اشکبار و قلبی شکسته از جسد عنصری یگانه مولای عزیز خود استقبالی بی سابقه به عمل آوردند.

در این هنگام عرش مطهر حضرت ولیّ عزیز امرالله در داخل نمازخانه



همسرش و منشی محفل ملی انگلستان در شهر حیفامیهمان بیت العدل اعظم آلّهی بود و یک روز بعد از ظهر حضور حضرت حرم مشرف شد و درباره اهمّیت مقام مبارک و علّت انتخاب این محلّ بیانات حضرت حرم را استماع نمود و در مراجعت از این سفر روحانی ضمن تعریف و تمجید بسیار از اماکن متبرکه ارض اقدس به خادم مقام مبارک اظهار داشت:

(سالن کلیسای قبرستان) روی سگوی مخصوصی که با پوشش سبز لطیفی آراسته شده بود مستقر گردید. نمازخانه قبرستان پر از گل و مملوّ از جمعیت بود و به خاطر نبودن جا حدود ۴۰۰ نفر از احبّاء در خارج از سالن نمازخانه ایستاده بودند.

در نمازخانه پس چند مناجات به زبان‌های مختلف صلوة مخصوص متصاعدین توسط ایادی امرالله جناب بالیوزی تلاوت گردید سپس به محلّ دائمی خود حرکت داده شد و عزیزان آلّهی در نهایت احترام و وقار و نظم و ترتیب در پشت صندوق حامل عرش مبارک چون به حرکت آمدند وقتی به محلّ استقرار دائمی رسیدند صندوق حامل عرش هیکل اطهر را در نقطه‌ای رو به قبله قرار دادند، در این لحظه یاران آلّهی ساکتاً صامتاً حول صندوق حامل عرش مبارک پروانه‌وار ایستادند و چند

خانم شوقی افندی به من فرمودند من قبرستان‌های زیادی را در شهر لندن بازدید کردم، قبرستان New Southgate Cemetery را به دو دلیل انتخاب نمودم: ۱- درخت‌های فراوان قشنگ و کهنسال ۲- پرندگان متنوّع خوش آواز. توضیحاً اضافه می‌شود مالکیت این قبرستان در حال حاضر متعلّق به سه دیانت مسیحی، کلیمی و بهائی می‌باشد.

۹ نوامبر یک روز تاریخی

بامداد روز نهم نوامبر ۱۹۵۷ مراسم تشییع عرش مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله از محل ساختمان حظیرة القدس ملی در شهر لندن آغاز گردید و حدود ظهر به محوطه قبرستان در شمال لندن منتهی شد.

در جلو درب نمازخانه قبرستان خیل مشتاقان و دلدادگان حضرت شوقی افندی

اهل بهاء منعقد نمائید. روحیه»

ساختمان مقام حضرت ولی امرالله

شرح ساختمان مقام مبارک از زبان آقای دیوید لوئیس معمار آن بنای زیبا نقل می‌گردد.

یک روز منشی محفل ملی، جان فرایی مرا به دفتر محفل ملی دعوت نمودند در آن زمان من در ویلز زندگی می‌کردم، فوراً خود را به دفتر محفل ملی در لندن رساندم و به زیارت حضرت حرم موفق شدم. ایشان طرحی را که برای ساختمان مقام مبارک در ذهن خود داشتند شفهاً بیان داشتند و فرمودند آیا می‌توانی این طرح را روی کاغذ ترسیم نمایی؟ عرض کردم البته.

طرح ساختمان را که از حضرت حرم شنیده بودم روی کاغذ، نقاشی نمودم و به ایشان تقدیم کردم، این طرح مورد قبول حضرت حرم قرار گرفت و بلافاصله دستور شروع عملیات ساختمانی را صادر فرمودند که توسط یک پیمانکار با تجربه انجام گرفت.

در جوار مقام مبارک یک قطعه زمین آزاد وجود داشت که سال بعد سه نفر در آن قطعه زمین به خاک سپرده شد، در همان سال آقای حبیب ثابت علیه رضوان الله به زیارت مقام مبارک مشرف شد و قبور سه گانه را ملاحظه نمود. ایشان با فراست و هوشیاری دریافت که در آینده نیز بر تعداد قبور در آن قطعه زمین افزوده خواهد شد و در نتیجه روزی خواهد آمد که راه ورود به مقام مبارک مسدود خواهد شد لهذا آن قطعه زمین را به مبلغ ۱۸۰۰ پوند از مالک قبرستان خریداری کرد و در اختیار

مناجات طبق پرگرام تنظیمی تلاوت نمودند، بعد حضرت حرم جمع احبای دل شکسته را دعوت فرمودند تا برای آخرین بار با مولای محبوب خود وداع کنند، این مراسم در نهایت غم و اندوه به مدت طولانی بطول انجامید و احبای عزیز الهی مراتب عشق و علاقه و حزن و اندوه خود را بدینوسیله نثار خاک پای مولای عزیز و خون خود نمودند.

در این لحظه حضرت حرم در کنار صندوق زانو زدند و لحظاتی را به دعا و مناجات و راز و نیاز گذراندند، بعد شال سبزی بر روی صندوق مبارک کشیدند و یک پارچه زر دوز آبی رنگ متبرک که از روضه مبارک رسیده بود بر روی آن شال سبزرنگ انداختند و یک دسته گل مخصوص، سرخ و سفید تقدیمی خودشان را روی صندوق مبارک گذاشتند که این عبارت روی آن دسته گل زیبا و قشنگ نوشته شده بود: «از طرف روحیه و جمع عزیزان و عاشقان در جمیع دنیا که قلوبشان از این مصیبت کبری در سوز و گداز است»

سپس آن صندوق حامل عرش مبارک در آرامگاه ابدی خود زیر دو درخت کهنسال بلوط مستقر گردید و بدین ترتیب آن مراسم با شکوه فراموش نشدنی تاریخی پایان یافت و مشایعین با قلب‌های شکسته و سینه‌های پر آه و فغان قبرستان را ترک کردند.

پس از مراسم استقرار عرش هیکل مبارک، حضرت حرم طی اطلاعیه عمومی خطاب به جوامع بهائی دنیا اعلام فرمودند که: «صعود حضرت ولی امرالله ناگهانی و بدون رنج بوده است. مجالس تذکر شایسته‌ای به یاد مولای

حضرت حرم قرار داد.

مقام مبارک را به زیباترین وجه ممکن زینت داد و یک دفتر کوچک برای پذیرایی زائرین مقام مبارک تأسیس نمود، در این کلبه کوچک بود که خاطرات شیرین و جالب خود را از دورانی که در ارض اقدس تحت سرپرستی حضرت ولیّ عزیز امرالله به خدمت مشغول بود تعریف می کرد.

سرانجام زمستان غم انگیز ۱۹۸۸ فرا رسید، صلاح الدین برای معالجه چشمش به شهر حیفّا نزد طبیب مخصوص خود رفت. در یک دوره زیارت ۹ روزه به اتفاق خواهرش شرکت کرد از نشئه روحانی اماکن متبرکه سیراب شد، تصمیم گرفت به لندن بازگردد. ولی افسوس که روز ۱۲ ژانویه ۱۹۸۸ هنگام عبور از خیابان با اتومبیلی تصادف کرد و تا وصول به بیمارستان مرغ روحش از جهان خاک به عالم افلاک پرواز کرد. روحش قرین رحمت الهی باد.

در ۱۶ ماه می ۱۹۸۹ بیت العدل اعظم الهی از این بنده حسن علائی و همسر زاله علائی برای انجام این خدمت دعوت به عمل آوردند.

خادمین جدید در بدو خدمت دریافتند که دفتر زائرین موجود بسیار کوچک و جوابگوی احتیاجات زائرین بهائی و بازدیدکنندگان پیروان ادیان دیگر و مخصوصاً شهردارانی که برای دیدن مقام مبارک می آیند نیست لهذا ضمن درخواست کتبی استدعای ایجاد یک دفتر بزرگتر نمودند.

خوشبختانه این تقاضا مورد موافقت بیت العدل اعظم الهی قرار گرفت و دفتر زائرین

حضرت حرم در همان سال به لندن تشریف آوردند، صاحبان قبور سه گانه را دعوت نمودند و تصمیم خود را دائر به ساختمان یک راهرو مناسب و زیبا جهت آن تشریح فرمودند و اضافه فرمودند آیا مایل هستید راهرو مقام مبارک به نحوی ایجاد گردد که قبور شما در داخل و یا در خارج آن قرار گیرد؟ هر سه خانواده اظهار داشتند، علاقمندیم قبور ما در داخل راهرو مقام مبارک واقع شود. در نتیجه راهرو زیبای امروزی بوجود آمد.

محوطه مقام مبارک حضرت ولیّ امرالله مانند لؤلؤ لالا در دل قبرستان New Southgate Cemetery می درخشد مخصوصاً صبح هنگام که خورشید عالم تاب، عقاب زرین مقام مبارک را با اشعه طلایی خود نورافشانی می کند. صبح گاهان چمن های سرسبز زمردین با قطرات ژاله چون دانه های الماس درخشان طرفین راهرو ورودی قرمز رنگ مقام مبارک را زیبائی و طراوتی خیره کننده می بخشد.

گل های رنگارنگ و چمن های سبز محوطه مقام مبارک آن چنان طراوت و لطافت به این مکان مقدس بخشیده که احساس تمجید و تحسین همه عابرین و بینندگان را بر می انگیزد.

خادمین مقام مبارک

اولین خادم مقام مبارک آقای صلاح الدین جراح بود که در سال ۱۹۸۳ به لندن آمد و خدمات پر ارزش خود را آغاز کرد و مدت ۶ سال در جوار پر انوار مقام مولای عزیزش به خدمات عاشقانه خود ادامه داد و محوطه حول

فعلی بزرگتر و مجهّزتر و آبرومندتر ساخته شد و از سال ۱۹۹۲ مورد استفاده قرار گرفت.

دفتر زائرین جدید مزین به شمایل حضرت مولی السوری و عکس‌های رنگی مشرق الاذکارهای دنیا می‌باشد و مخصوصاً نقشه بزرگ دنیا بر دیوار نصب شده که زائرین در موقع ورود علامتی روی نقشه، محل سکونت خودشان می‌گذارند، این نقشه نشان دهنده آنست که زائرین چه کشورها و یا جزائر دنیا تاکنون به زیارت مقام حضرت ولیّ عزیز امرالله مشرف شده‌اند.

نقشه مذکور مورد توجه حضرت حرم مبارک بود هر دفعه که به زیارت مقام مبارک مشرف می‌گردیدند با دقت به آن نگاه می‌کردند و خوشحال و مسرور بودند که مقام مبارک تا چه حدّ مورد توجه و علاقه اهل بهاء می‌باشد.

تحوّلات مقام مبارک

۱- در سال ۱۹۸۱ دو قطعه زمین نسبتاً بزرگی در دو طرف مقام مبارک خریداری شد. تملک این دو قطعه زمین اجازه می‌دهد که اولاً اراضی حول مقام مبارک تا فاصله نسبتاً دوری همواره تمیز و زیبا نگهداری شود و ثانیاً احباء عزیزی که در لندن صعود می‌کنند (با یک ساعت فاصله رانندگی) در این مکان به خاک سپرده شوند.

ربودن عقاب مقام مبارک

در آپریل سال ۲۰۰۰ میلادی عقاب زرین مقام مبارک را شبانه و با وسائل مجهّز دزدیدند.

بلافاصله طبق دستور بیت العدل اعظم آلهی عقاب زرین جدیدی با همان مشخصات عقاب قبلی تهیه و قبل از چهار نوامبر همان سال بر روی ستون مقام مبارک نصب گردید.

پلیس محلی پس از بازدید از محلّ سرقت فوراً برای پیدا کردن آن عقاب اقداماتی مبذول داشت و ضمناً لازم دانست عموم ساکنان شهرداری بارت، منطقه مقام مبارک را در جریان این سرقت قرار دهد تا چنانچه عقاب مذکور برای فروش در این ناحیه عرضه شد بدانند که این عقاب دزدی است و به اطلاع پلیس مربوطه برسانند.

لهذا شرحی درباره مشخصات عقاب دزدیده شده و امریهائی و مقام حضرت ولیّ عزیز امرالله در دیانت بهائی تهیه گردید و بوسیله پلیس در صفحه اول روزنامه محلی به صورت یک اعلان عمومی درج شد.

پس از این دزدی تأسف بار تصمیم گرفته شد یک دستگاه حفاظت الکتریکی در مقام مبارک نصب گردد که همه روزه از ساعت ۵ بعد از ظهر تا ۹ بامداد روز بعد تحت نظارت و مراقبت یک اداره واجد شرائط، مراقبت و محافظت می‌شود.

بازدیدکنندگان مقام مبارک

بازدیدکنندگان مقام مبارک دو دسته هستند اول افرادی که به صورت فردی یا دسته جمعی طبق برنامه قبلی از مقام مبارک بازدید می‌کنند. مانند گروه‌های Inter Faith و معلمین درس‌های مذهبی مدارس، دسته دوم عابریین معمولی است که در حین عبور از جلو مقام مبارک

یک مبلغ صامت هادی و راهنمای متحرّیان
حقیقت می باشد.

انتقال درب قبرستان و فرش کردن جاده

چون درب اصلی قبرستان که برای ورود
اتوموبیل بود به خاطر فروش قسمتی از زمین ها
بدون مصرف مانده بود لذا به مبلغ یک پوند
برای امر بهائی خریداری شد و در محل خود
باقی ماند تا اینکه بیست العدل اعظم الهی
دستور فرمودند این درب تاریخی به داخل
قبرستان مقابل ساختمان نمازخانه اول جاده ای
که به مقام مبارک منتهی می شود منتقل گردد.
در اجرای دستور معهد اعلمی عملیات
مربوط به انتقال درب مذکور که شامل ۴ ستون
سنگی و یک درب آهنی ماشین رو بود در
جولای ۱۹۹۷ آغاز گردید و در فوریه ۱۹۹۸
پایان یافت.

خیابان مقابل درب ورودی و خیابان دست
چپ مقام مبارک که ابتدا خاکی بود در سال
۲۰۰۵ با آجرهای قرمز رنگ قشنگ مفروش
گردید و بر زیبایی محوطه مقام مبارک بسیار
افزود.

کتاب عقاب زرین

کتاب عقاب زرین حاوی خاطرات و قصه ها
و داستان های زائرینی است که به مقام مبارک
حضرت ولی عزیز امرالله مشرف شده اند و برای
خادم آن مقام منبع تعریف گرده اند.

تاکنون دو جلد کتاب از خاطرات مذکور
منتشر گردیده است. مطالعه این خاطرات که
حاکی از شرح تصدیق مؤمنین جمال اقدس

تحت تأثیر زیبایی و سادگی آن قرار می گیرند و
اغلب به دفتر زائرین مقام مبارک مراجعه و
در ساره دیانت بهائی تحقیقاتی به عمل
می آورند که تا به حال نتایج خوبی داشته است
وزیر عنوان مصدقین مقام مبارک به آن اشاره
خواهد شد، از جمله بازدیدکنندگان فردی
شهرداران محلی هستند.

یکی از این شهرداران بارنت که یونانی
الاصل می باشد پس از بازدید از مقام مبارک
چنان تحت تأثیر زیبایی مقام و تعالیم دیانت
بهائی قرار گرفت که اظهار داشت از این به بعد
من مبلغ دیانت بهائی خواهم بود و پس از
مدتی اطلاع داد که عکس مقام مبارک با
شرحی راجع به دیانت بهائی در website
یونانی های مقیم لندن گذاشته است.

تعداد زائرین مقام مبارک

از روز استقرار عرش مقام مبارک در شهر
لندن همه روزه زائرین عزیز از نقاط مختلف
دنیا به مقام مبارک مشرف شده اند.

تعداد زائرین البته ثابت نیستند ولی بطور
متوسط ماهانه بالغ بر ۷۰۰ نفر می گردد
روزهای آخر هفته که مصادف با دوره زیارت
زائرین ارض اقدس است تعداد زیادی احبّاء از
کشورهای دنیا به لندن می آیند و پس از زیارت
مقام مبارک به ارض اقدس پرواز می کنند.

در ظرف ۱۹ سال اخیر ۱۴ نفر از پیروان
ادیان مسیحی، مسلمان، کلیمی، سیک در
مقام مبارک به شرف ایمان مشرف گردیده اند.
این موهبت و توفیق بر اثر استقرار عرش
مبارک حضرت ولی عزیز امرالله است که مانند

ابهی و اقدامات تبلیغی احبّاء و فعالیتت مهاجرین عزیز در اقصی بلاد عالم و یا شرح زیارت احبّاء از یگانه مولای عزیز حضرت ولیّ عزیز امرالله می باشد باعث شعله ور ساختن عشق آلهی در قلوب خواننده و ازدیاد و اشتیاق آنان به خدمت و تبلیغ و تقدیم تبرّعات می گردد.

اکنون برای نمونه یکی از داستان های این کتاب را با عنوان "این عشق احبّای آلهی است" (ص ۲۸۸، ج ۱) به اطلاع خوانندگان ارجمند می رساند. در جلسه ای ضمن مذاکرات مختلف گفتگویی از ساختمان های قوس کرمل به میان آمد. جان گفت: ما در هر سال معادل یک دلار امریکایی به ساختمان های قوس کمک می کنیم و این رقم منتهی قدرت مالی احبّای شهر بارا در گایانا می باشد.

در این هنگام آقای خانلری گفت آقای دکتر نراقی عضو هیئت مشاورین قاره ای ساکن نیوزیلند در جلسه ای که برای جمع آوری تبرّعات تشکیل شده بود اظهار داشت: در حالیکه بعضی نواحی هزارها دلار تقدیم می کنند در یک دهکده پاپانویگنی که جمعیت بهائی آن فقط ۴۰ نفر می باشد هر سال یک دلار تقدیم می نمایند و این مبلغ پس انداز ۳۶۰ روز زندگی احبّاء آن دهکده است. ایشان سپس افزود یک روز جناب آقای فتح اعظم عضو بیت العدل اعظم آلهی فرمودند آنچه که سبب پیشرفت ساختمان های ارضی اقدس می باشد پول نیست، این عشق احبّای آلهی به جمال اقدس ابهی است. این جان احبّای آلهی است که به صورت پول جهت ساختمان های قوس کرمل تقدیم می شود. ■

دنباله صعود حضرت عبدالبهاء از صفحه ۱۱
نقشه ملکوتی که آن حضرت در سال های ۱۹۱۶-۱۹۱۷ ترسیم فرمودند از سال ۱۹۳۷ به بعد نخست توسط احبّای امریکا و بعد احبّای سراسر جهان به موقع اجرا نهاده شد و هنوز این کوشش پر جوشش ادامه دارد. مقام اعلی که حضرتش در اواخر ایام زندگی بنیاد نهاده بود به دست توانای حضرت ولیّ امرالله تکمیل شد و با قبّه ذهبی خود در قلب کرمل و در میان مشروعات متنوع بین المللی بهائی می درخشد. نظم اداری که در دهه بیست قرن پیش حضرت ولیّ امرالله به تأسیس و تحکیمش اهتمام فرمودند، سرانجام به تشکیل بیت العدل اعظم آلهی در سنه ۱۹۶۳ تکمیل شد و زمام این جامعه جهان فراگیر به صالح ترین هیئت سپرده شد. هر جا که نفسی پای عبودیت پیش نهاد، به تبلیغ امر آلهی پرداخت یا آهنگ مهاجرت به دیار بیگانه نمود یا بلایا و مصائب را در سبیل اعتلاء امر آلهی تحمل کرد فی الواقع وجود مبارک حضرت عبدالبهاء را در پشتیبانی خود احساس کرد و به قول دکتر حبیب مؤید به ندای "عبدالبهاء دستم بگیر" راه های دشوار را پیمود و به قتل پیروزی دست یافت.

«به یقین مبین بدانید که خواه من در این عالم باشم یا نباشم همیشه در میان شما حاضرم»
عبدالبهاء ■

یادداشت ها

۱- قرن بیع، صص ۳-۶۳۲. ۲- همان کتاب، صص ۲-۶۴۱. ۳- آیام تسعه، ص ۵۲۶.
4- The Local spiritual assembly, a compilation, NO 1358.

۵- بدایع الآثار، ج ۲، صص ۳۴۰-۱.

سابقه تاریخی دعوت مدحت پاشا از حضرت عبدالبهاء

برای مسافرت به بیروت و نزول لوح ارض با

کیومرث مظلوم دنباله از شمارهٔ پیش

عگا و حیفا دیدن نمود. ۲۹ از دیدگاه تاریخ بهائی رویداد بسیار مهمی که به هنگام مسافرت مدحت پاشا به عگا اتفاق افتاد ملاقات وی در آن شهر با حضرت عبدالبهاء بود. در میان منابع منتشر شدهٔ بهائی تنها در کتاب *کواکب الدرّیه* از این ملاقات ذکری به میان آمده است. مؤلف *کواکب الدرّیه* می نویسد: «وهم چنین مدحت پاشا صدر اعظم عثمانی در موقع معزولیت و مغضوبیت که باطناً تبعید به سوریه شده بود در عگا حضرت عبدالبهاء را ملاقات نموده چندان دوستار وی شد که پس از مسافرت به بیروت حضرتش را در بیروت زیارت خواست و آن حضرت از جانب جمال قدم مُجاز شده به بیروت سفر فرمود و نهال دوستی پاشا را سقایه نمود.» ۳۰ این اطلاعات مهم که به نظر می رسد مورد توجه پژوهشگران بعدی بهائی قرار نگرفته اکنون با منبع جدیدی تأیید گردیده است. این منبع کتابی است خطی از جناب میرزا حیدر

با مشخص شدن تاریخ تقریبی مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت و تاریخ دقیق نزول *لوح ارض با* اکنون موقع آن رسیده است که به علت دعوت مدحت پاشا از آن حضرت برای مسافرت به بیروت پردازیم.

نوشتهٔ جناب میرزا حیدر علی اصفهانی دربارهٔ ملاقات مدحت پاشا با حضرت عبدالبهاء در باغ رضوان و در عگا

بطوری که در شرح زندگانی مدحت پاشا بیان شد به موجب یک گزارش آلمانی، هنگامی که وی فرماندار کلّ (والی) سرزمین سوریه بود برای بازرسی به فلسطین مسافرت کرد و پس از طبریه، ناصره و عگا در تاریخ ۱۷ مه ۱۸۸۰ از کُننی آلمانی ها در حیفا بازدید نمود. ۲۸ دربارهٔ دیدار او از عگا، علاوه بر منبع آلمانی مذکور، در گزارش کنسول بریتانیا نیز آمده است که مدحت پاشا در ماه مه ۱۸۸۰ از

علی اصفهانی به خط خود او که در محفظه آثار بین المللی بهائی نگهداری می شود و در صفحات ۱۹۸، ۱۹۹ و ۲۰۰ آن تا اندازه‌ای با جزئیات از ملاقات‌های مدحت پاشا با حضرت عبدالبهاء در عکا سخن به میان آمده است. ۳۱

چنانکه پیش از این گفته شد فتوکی سه صفحه مذکور از کتاب جناب میرزا حیدر علی بر اساس تقاضای نویسنده

و من علیا که گفت قفقاز را در ایروان مع امره جنود من زیمرات و الارضین فرود تباری از امره و خروج عنیه المملکة الازلیة

چون سلطنت سلطان عبدالعزیز متعلق شد و استبداد را منسوخ و مدحت پاشا نیز پست با بیعت نمود که مجلس بودن در مدحت پاشا را در علیجا نترند نهت و ایالت شام و بیروت و ارضی خوار با آن نیز خواهد دولت و ملت و رعیت دادند و برای نظم بیرون و بلاد حکم می‌خورد و میرزا حیدر را در سخن از باغ رضوان خود با نگرانی کارزار و اوضاع العالمین از آنها آید و کرباغ رضوان را رعایت فرماید و رعایت فرموده و بار شد و چون حضرتان در خطبای خود فرمودند

وین تقریر و آن در زیر کپوشه زینت بعضی باغ و او را در از تاریخ نهایت نکو شد و عزت و اینست متعلق بر کار آفات و سوال فرمود هر ضرب که در چنینت فرمود سزا است که طالب زیارتش از تمام بیایستان که در ترک مثل و مانند نازد و از احاطه علیشان حکایت زیارتش در مع و نایشان ملازم نشینان پارسند تا او فرستاد که نیاید سفر کار با بیان عالم تشریف آورده و شرف و بجز و پیشه باز در فرموده و فاضح و فاضح است و در او از که در کتب تشریف آورده و معانی که بر پیش پرده را بمضم مبارک برین فرماید و غده خورشید از پرده تشریف آورده

قصه یازده تبار دارد جان بر آید باز کرده یا برای جیت فرمان تا از حضرت جلال فرموده تشریف فرمای پرده ت شوند و در پرده تشریف و پیشه که این نوع مبارک نفس بر مع که حضرت ارباب از ملکوت و جود شود و در حاضره عالم مفتوح می‌نمایند و نجات می‌دهد و یکدیگر که جودیت و تبار و نجات و نجات و شعله قیامت را مثل و پیش نبوده و نیت

هر دو تا شام و علی و الله

حوالی تشریف فرمایید بقدم من طاف حردا لا ساء بک کبریا لکذات کل الکلمات باطلع و لا حشر

حضرت عبدالبهاء یعنی در آخرین سال‌های قرن نوزده و اوایل قرن بیستم صورت گرفته است. نویسنده پس از معرفی "مدحت پاشای مرحوم صدر اعظم" که او را "مؤسس جمهوری [دولت مشروطه؟] در ممالک عثمانی و مایه عزل و محو حضرت سلطان عبدالعزیز مغفور" می‌داند و نیز پس از نقل بیانی از جمال مبارک در لوح رئیس خطاب به عالی پاشا، که در دولت عثمانی گاه صدر اعظم بود

و گاه وزیر امور خارجه، شرح خود را در زمینه مورد بحث ما چنین بیان می‌دارد:

«چون سلطنت به سلطان عبدالحمید منتقل شد و استبداد را می‌خواست و مدحت پاشا نمی‌خواست اسباب چینی نمود که در مجلس شور بودن مدحت پاشا را در علیه جائز ندانست و ایالت شام و بیروت و اراضی مقدسه را به آن خیرخواه دولت و ملت و رعیت دادند و برای نظم سیر مُدُن و بلاد حکومت خود می‌فرمود و

این مقاله از ساحت بیت عدل اعظم، توسط دارالانشاء معهد اعلی برای وی ارسال گردیده است که برای نمونه گراور صفحه ۱۹۹ آن به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد (عکس بالا).

تاریخ تحریر کتاب جناب میرزا حیدر علی معلوم نیست ولی از آنجا که نویسنده در صفحه ۲۰۰ می‌نویسد: «حضرت غصن ابهیی به امریکا مبلغ فرستادند... و نفوس مهمه اقبال نمودند» پیدا است که نگارش آن در دوره

برای ورودش به عگا احسن و اصفی از باغ رضوان نبود. از سرکار آقا ارواح العالمین له الفدا اذن خواستند که باغ رضوان را عنایت فرمایند و عنایت فرمودند و وارد شد و چون حضرتشان بر حسب ظاهر محبوس بودند دیدن نفرمودند. آن وزیر کبیر از وضع و زینت و صفای باغ و اوراد و ازهارش بی نهایت محظوظ شد و به فراست دانست متعلق به سرکار آقا است و سؤال فرمود عرض کردند چنین است. فرمود سنوآت است که طالب زیارتشان هستم و بیاناتشان که در تُرکی مثل و مانند ندارد و از احاطه علمیه شان حاکمیت زیارت نموده ام و مدح و ستایششان را از دانشمندان بسیار شنیده ام و فرستاد که زیارت حضرتعالی را به جان طالبم. تشریف آوردند و مشرف شد و مجذوب شد و بازدید فرمود و خاضع و خاشع گشت و دوسه روزی که اقامت داشت اکثر مشرف بود و رجا نمود که همراهش بیروت را به مقدم مبارک مزین فرمایند و عذر خواستند و از بیروت عریضه نمود قصد دیدار تو دارد جان بر لب آمده بازگردد یا بر آید چیست فرمان شما لذا حضرت جمال قدم امر فرمودند تشریف فرمای بیروت شوند. و در بیروت تشریف داشتند که این لوح مبارک مقدس بدیع منبع [نازل گردید] که صد هزار باب مُلکی بل ملکوت وجودی شهودی رحمانی بر وجوه عالم مفتوح می فرماید و ثابت و مشهود می کند که عبودیت و فنا و محویت و انعدام و اضمحلال و رقیتشان را مثل و شبهی نبوده و نیست».

چنانکه ملاحظه می گردد در این گزارش به مسافرت مدحت پاشا به عگا و اقامت او در باغ

رضوان، ملاقاتش با حضرت عبدالبهاء در آن باغ و سپس بازدید مدحت از آن حضرت و ملاقات پی در پی آنان در طی چند روز و بالاخره دعوت مدحت پاشا از هیکل مبارک برای مسافرت به بیروت تصریح شده است. به این ترتیب زمینه یکی از وقایع مهم تاریخ امر، یعنی مقدماتی که موجب گردید تا حضرت عبدالبهاء که هنوز رسماً زندانی دولت عثمانی بودند با دعوت یک مقام بلند پایه آن مملکت عازم بیروت گردند، روشن می شود.

با توجه به اینکه، بر اساس گزارش کنسول بریتانیا، مسافرت مدحت پاشا به عگا و حیفا در ماه مه ۱۸۸۰ صورت گرفت و اینکه در منبع تمپلرهای آلمانی مذکور است که مدحت پاشا دقیقاً در ۱۷ مه ۱۸۸۰ در کُننسی آلمانی ها در حیفا بوده است می توان یقین کرد که دیدار مدحت پاشا با حضرت عبدالبهاء در عگا در چند روز پیش از تاریخ ۱۷ مه صورت گرفته است. از این قرار معلوم می شود که بین ملاقات مدحت پاشا با حضرت عبدالبهاء در عگا و مسافرت هیکل مبارک به بیروت که در اوایل ماه ژوئن ۱۸۸۰ صورت گرفت تنها حدود سه هفته فاصله بوده است.

در گزارش جناب میرزا حیدر علی علاوه بر ملاقات مدحت پاشا با حضرت عبدالبهاء در عگا به چند مطلب مهم دیگر نیز اشاره شده است که مناسب است در اینجا بررسی شود. یکی از آنها اینست که مدحت پاشا از قبل درباره حضرت عبدالبهاء از طریق اهل فضل و کمال اطلاعات کافی داشته است. محتمل است که از جمله این روشنفکران نامق کمال و

ضیاء پاشا، همکاران و همفکران نزدیک مدحت پاشا، بوده‌اند. سلیمان نظیف، یکی از روشنفکران عثمانی، در کتابی که درباره ناصرالدین‌شاه و بابیان در سال ۱۹۲۳ منتشر کرده می‌گوید: «هنگامی که من عباس افندی را... دو سال پیش [۱۹۱۷] در حیف ملاقات کردم وی با نهایت حُزن اظهار داشت که او مکاتبات مفصلی با نامق کمال داشته ولی به علت نگرانی از بازرسی و ظلم و ستم حاکم در زمان سلطان عبدالحمید دوم، آن نامه‌ها را سوزانده است»^{۳۲} نامق کمال از سال ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۶ در قبرس در حال تبعید بسر می‌برد و ممکنست که از طریق جناب مشکین قلم که او نیز به همانجا تبعید شده بود با حضرت عبدالبهاء رابطه داشته است. علاوه بر این سلیمان نظیف اظهار می‌دارد که حضرت عبدالبهاء با ضیاء پاشا نیز آشنا بوده و با وی رابطه داشته است.^{۳۳} هواداری مدحت پاشا، نامق کمال و ضیاء پاشا در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ از دموکراسی و مشروطه سلطنتی در امپراطوری عثمانی با اصول اصلاحاتی که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در این مورد ارائه داده‌اند همزمان و در یک راستا بوده است.^{۳۴}

مطلب جالب دیگری که در نوشته جناب حاجی میرزا حیدر علی دیده می‌شود اطلاع مدحت پاشا از آثار حضرت عبدالبهاء به زبان ترکی است، چنانکه از زبان او می‌گوید: «سنوات است که طالب زیارتشان هستم و بیاناتشان که در ترکی مثل و مانند ندارد و از احاطه علمیه‌شان حاکمیت زیارت نموده‌ام».

جناب حاجی میرزا حیدر علی خود نیز پیش از بیان دیدار مدحت پاشا از عکا، در صفحه ۱۹۸ کتاب از تسلط حضرت عبدالبهاء به زبان ترکی در حل "معضلات مسائل الهیه" و «جواب شافی کافی به زبان ترکی فصیح بلیغ که کل فصحا و بلغا و فضلاى ترکستان عجز خود را مشاهده می‌نمودند و خاضع و خاشع می‌شدند» یاد می‌کند. اطلاعات عمیق حضرت عبدالبهاء از زبان ترکی توسط روشنفکران عثمانی که ایشان را ملاقات نمودند نیز تأیید گردیده چنانکه یکی از آنان می‌نویسد: «شیخ خیلی خوب به زبان ترکی گفتگو می‌نمود» و دیگری می‌گوید: «احاطه و تبهر عباس افندی در هر یک از زبان‌های عربی، ترکی و فارسی واقعاً شگفتی‌انگیز است. قدرت وی در هر یک از این سه زبان به نثر و نظم همانند سخنوری بومی است».^{۳۵}

سرانجام مطلب سوم اینست که جناب میرزا حیدر علی آزاد شدن حضرت بهاء‌الله را از قلعه عکا در اثر اقدامات مدحت پاشا می‌داند و می‌گوید: «این وزیر خرد پیر نوشت به علیه که عکا موقع تجارت عظیمه است و بندر خوبی است و باید لیلاً و نهاراً دروازه‌اش باز باشد و آمد و رفت شود و عاصیان و مُدنبان را به جای دیگر نقل نمود و قبول نمودند و چنین واقع شد و به ظاهر قلعه‌بندی و خارج نشدن برداشته شد کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر» هرگاه واقعاً این عمل توسط مدحت پاشا صورت گرفته باشد، که بسیار بعید به نظر می‌رسد، بایستی به سال‌هایی که او هنوز والی منطقه سوریه نبود باز گردد و نه مربوط به روابط دوستانه و ملاقات او

با حضرت عبدالبهاء. زیرا مسافرت مدحت پاشا به عکا در ماه مه ۱۸۸۰ صورت گرفت و در آن هنگام حضرت بهاءالله در قصر بهجی اقامت داشتند و حدود سه سال بود که از قلعه خارج شده بودند. زیرا انتقال حضرت بهاءالله به بهجی در سپتامبر ۱۸۷۹ صورت گرفت^{۱۸} و پیش از آن دو سال نیز در قصر مزرعه و گاه در باغ رضوان ساکن بودند.^{۳۶} بنا بر این خروج آن حضرت از قلعه عکا و حصار آن شهر می‌بایستی در سال ۱۸۷۷ صورت گرفته باشد و این با بیان حضرت ولیّ امرالله که از سجن نه ساله مبارک در درون شهر سخن می‌گویند^{۳۷} (یعنی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۷) و نیز با گفته حضرت عبدالبهاء که در رابطه با این مطلب اظهار داشتند: «یک وقتی جمال مبارک فرمودند که من نه سال است یک زمین سبز ندیدم...»^{۳۸} مطابقت دارد. اینکه آقای الکان در مقاله خود پس از آوردن بیان حضرت ولیّ امرالله درباره سجن نه ساله نوشته است: «دیدار مدحت پاشا و حضرت عبدالبهاء کمی پس از نه سال ورود حضرت بهاءالله به عکا صورت گرفت»^{۳۹} و به این ترتیب این گمان به خواننده القاء شده است که ممکن است بنا به نوشته جناب میرزا حیدر علی رابطه صمیمانه مدحت پاشا با حضرت عبدالبهاء موجب پایان یافتن دوران مسجونیت در قلعه عکا شده باشد با حقایق تاریخی موافق نیست. باید در نظر داشت که دیدار دو شخصیت مورد بحث ما دوازده سال (نه نه سال، آنطوریکه آقای الکان نوشته است) پس از ورود حضرت بهاءالله به عکا صورت گرفت. جناب فاضل مازندرانی آزاد شدن حضرت

بهاءالله از قلعه عکا را معلول دو علت مهم می‌دانند: اول بوجود آمدن رابطه‌ای نزدیک بین حضرت بهاءالله و سلطان عبدالحمید که در سال ۱۸۷۶، یعنی هشت سال پس از ورود حضرت بهاءالله به عکا، به سلطنت رسید. جناب فاضل می‌نویسند که چون سلطان عبدالحمید که از طغیان اقوام مختلف و بروز انقلابات در کشور در بیم و هراس بود و نسبت به نفوذ امر حضرت بهاءالله ملاحظه و احتیاط می‌کرد یکی از محارم مخصوص خود را به عکا فرستاد و دستور داد که در مملکت عثمانی تبلیغ امر بهائی ممنوع باشد «و در مقابل متعهد شد که از هرکس و هرجا شکایت و سعایتی رسد تحقیق و تفتیش آن را از محضر ابهی طلبد و به اقوال معاندین و معرضین اکتفا ننماید و از این رو تبلیغ این امر را جمال ابهی در مملکت عثمانیه منع فرمودند». عامل دوم نفوذ شخصیت، تدبیرات و قوت بیان غصن اعظم در حل مسائل و رفع مشکلات و اختلافات و طغیان‌های قبائل و سپاهیان در منطقه سوریه بود. «اینچنین بود که مصطفی پاشا متصرف عکا در مجالس و محافل تکرار می‌کرد که لازم نیست منزوی باشند و هرجا بخواهند می‌توانند بروند و چون ۹ سال قمری و ۹ روز از آغاز ورود به عکا گذشت از آن قلعه خارج شدند».^{۴۰} جناب میرزا حیدر علی نیز در صفحه ۱۹۸ یادداشت‌های مورد بحث درباره قدرت حضرت عبدالبهاء در حل مشکلات منطقه چنین می‌نویسد: «نفوذشان در این اطراف بل در جمیع ممالک عثمانیه بسیار بود و به مراتب اعراب بادیه و یا دروزیه و یا نصیریّه این جهات

عاصی دولت شدند و حضرتشان بر اطاعت و انقیاد دالالتشان فرمودند و دولت ممنونیت خود را اظهار داشت.» هم ایشان در کتاب *بهجت الصدور* مشاهدات شخصی خود را از تأثیر نفوذ حضرت غصن اعظم بر مأموران و حاکمان عثمانی در سفر خویش چنین بیان می‌دارد: «... از حُسن معاشرت حضرت مَن آراذهُ اللهُ همه جا به جهت نسبت ارادت و عبودیت به حضرت عباس افندی نزد جمیع مأمورین عثمانیین و اعیان آن مُدُن و بلاد عزیز و محترم بودیم. و هرکس که به حضور حضرتشان مشرف شده بود حقیقتاً مُنجذب و شیفته حالات و کمالات و اخلاق مبارک بود و در ستایش و مدح بر فانی پیشی می‌گرفت. و با اینکه مسافرت خشکی زحمت و مشقتش... عظیم است...، بر فانی به واسطه عبودیت به حضرت عباس افندی و محبت‌های مأمورین و بزرگان، قطعه جنت و رضوان شد...»^{۴۱}

خلاصه مقاله

۱- مدحت پاشا، صدر اعظم سابق عثمانی، زمانی که فرماندار کل سوریه بود، به هنگام مسافرتی که به شهرهای مختلف فلسطین داشت در اواخر نیمه اول ماه مه ۱۸۸۰ به عکا وارد شد و در باغ رضوان ساکن گردید و حضرت عبدالبهاء را چند بار در آن باغ و عکا ملاقات نمود. وی چنان مجذوب کمالات و حالات و اخلاق این زندانی کشور خود گردید که آن حضرت را به بیروت دعوت نمود.

۲- تقریباً سه هفته پس از ملاقات مذکور در باغ رضوان و عکا، حضرت عبدالبهاء عازم بیروت

گردیدند.

۳- مسافرت حضرت عبدالبهاء به بیروت در اوایل ماه ژوئن ۱۸۸۰ صورت گرفت.

۴- لوح ارض با دقیقاً در روز ۹ ژوئن ۱۸۸۰ نازل گردید. ■

یادداشت‌ها

28- Alkan, *Midhat Pasha*, p.4.

29- Balyuzi, *Bahá'u'lláh*, 378.

۳۰- آیتی (آواره)، *الکواکب الدرّیه*، ج ۲، ص ۱۷.

31- Alkan, *Midhat Pasha*, p.8.

32- Süleyman Nazif, *Nasiruddin Shah ve Babil*, Istanbul, Kanaat Kütüphanesi, 1923, pp.53-4 (Alkan: *Midhat Pasha*, p.9, (در اینجا از:

33- *Ibid*, p.52 (Alkan, *Midhat Pasha*, p.9, (در اینجا از:

۳۴- درباره روابط بین اصلاح‌طلبان امپراطوری عثمانی و بهائیان دو پژوهش از آقای الکان منتشر گردیده است که علاقمندان برای اطلاع از منابع آنها می‌توانند به یادداشت شماره ۴۱ در صفحه ۹ مقاله ایشان مراجعه کنند.

35- Alkan, *Midhat Pasha*, p.10.

۳۶- اسلمنت ج.ا.، *بهاءالله و عصر جدید*، حيفا، ۱۹۳۳، ص ۴۱-۴۲؛

Balyuzi, *Bahá'u'lláh*, pp. 357, 362

۳۷- حضرت ولی امرالله، *قرن بدیع*، ج ۲، ص ۳۱۷.

۳۸- اسلمنت، *بهاءالله و عصر جدید*، ص ۴۱.

39- Alkan, *Midhat Pasha*, p.10.

۴۰- فاضل مازندرانی، *ظهور الحق*، ج ۵، ص ۲۳۶ (واقعات سال ۱۲۹۴ ه. ق).

۴۱- حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی، *بهجت الصدور*، ص ۱۴۶

تشکر

نویسنده از آقایان: دکتر موزان مؤمن، دکتر وحید رأفتی و دکتر شاپور راسخ که پیش‌نویس این مقاله را ملاحظه فرموده و راهنمایی‌های ارزنده‌ای فرموده‌اند صمیمانه متشکر است.

کارنامه قهرمانان ایران

این صفحات فقط اندکی از شرح آزارها و محرومیت‌هایی است که بهائیان ایران به طور روز افزون دستخوش آن هستند

نامه یک زندانی بهائی

تبلیغ بودم و با بقیه می‌توانستم یک کاری بکنم. بعضی وقت‌ها این بیکاری خیلی فشار می‌آورد.

آنجا کتاب قرآن به من دادند که من روی آن مقالاتی در خصوص تسلسل شرایع و نبوت و قیامت و معنی ایمان واقعی و... می‌نویسم البته از قرآن و با توجه به آیات قرآنی بدون اشاره به نصوص مبارکه. امیدوارم بتوانم آنها را بیرون بیاورم. خودم خیلی از این مطالعات و نوشت‌ها چیز یاد گرفتم چون آنجا خیلی به آدم تأیید می‌رسد. و با تمام وجود می‌توان لطف و عنایت جمال مبارک را دریافت و حس کرد.

خیلی دلم می‌خواهد بیشتر برایتان از آنجا بنویسم ولی وقتم خیلی کم است انشاءالله بعد.

برایمان خیلی دعا کنید چون حقیقتاً نیاز داریم که بتوانیم در مقابل آنچه نمی‌دانیم قرار است پیش آید مقاومت کنیم. گرچه توکل کرده ایم ولی...

نقل از: سایت نگاه

«عنقریب در محضر قدس حلقه زینم و به حضرت انس رو آوریم»
امیدوارم شما و خانواده در نهایت سلامت باشید. من و دوستم باهم تنها در سلول هستیم و هیچکس با ما نیست توی یک سلول مثل انفرادی همیشه هم در رویمان قفل است فقط روزی ۲۰ دقیقه می‌برنمان هواخوری و بعد دوباره در همانجا حبس هستیم. اینجا که ما هستیم مثل اینست که یک نفر را کرده باشند در یک قوطی کبریت و در را بسته باشند هیچ محفظی به بیرون ندارد. وقتی برق می‌رود ظلمت محض است. ولی سکوت آنجا خیلی فضا و فرصت مناسبی را بوجود می‌آورد تا بتوان درست و حسابی دعا خواندن را تمرین کرد و به لذت و حالت دعا رسید. محفوظاتم بد نیست آنقدر بلد هستم که ساعت‌ها دعا بخوانم و نیرو بگیرم ولی همیشه این حس با من هست که ای کاش مثل بقیه الان منم وسط میدان خدمت و

محرومیت دانشجویان بهائی از تحصیل ادامه دارو

حکومت ایران، علی‌رغم امضای معاهدات بین‌المللی در تأیید حق آموزش، در جهت بستن درهای دانشگاه‌ها به روی بهائیان بوده است. «خواست ما از جامعه بین‌المللی و بخصوص از استادان، مسئولان اداری و دانشجویان در همه‌جا اینست که صدایشان را در حمایت از دانشجویان بهائی در ایران بلند کنند».

براساس گزارش‌های رسیده از ایران امسال شیوه اصلی جلوگیری از ورود دانشجویان به دانشگاه‌ها مسدود کردن دسترسی آنها به نتایج آزمون دانشگاهی با ادعای «نقص پرونده» است. سال گذشته نیز از این روش استفاده شده بود اما امسال علنی شد که بسیاری از دانشجویان بهائی در روند بررسی درخواست پذیرش از پیش شناسایی شده‌اند. این دانشجویان وقتی به تارنمای آزمون سراسری دانشگاه‌های ایران مراجعه می‌کردند بجای دیدن نتیجه آزمون خودشان با صفحه‌ای که در آن نوشته بود «خطاهای مقابل را تصحیح نمایید» و موضوع خطا را «نقص پرونده» اعلام کرده بود مواجه می‌شدند.

نشانی اینترنتی (URL) این صفحه که متقاضیان بهائی بطور خودکار به آن فرستاده می‌شدند با کلمات «error_bah» ختم می‌شد که احتمالاً اشاره‌ای به این است که پرونده آنها به دلیل بهائی بودن مهر خطا (error) خورده

نیویورک ۳ اکتبر ۲۰۰۸ برابر با ۱۲ مهر ۱۳۸۷
سرویس خبری جامعه جهانی بهائی

در آستانه سال تحصیلی جدید، جوانان بهائی مجدداً درهای مؤسسات آموزش عالی را بر روی خود بسته دیدند. گرچه در مجامع عمومی، دولت ایران مدعی است که بهائیان آزادند تا به دانشگاه بروند، اما گزارش‌های چند هفته اخیر حاکی است که سیاست بازداشتن بهائیان از تحصیلات دانشگاهی همچنان به قوت خود باقی است.

برای دانشجویان بهائی که سعی داشتند در پائیز امسال به دانشگاه‌ها و سایر مؤسسات آموزش عالی راه یابند امکان دسترسی به نتیجه آزمون ورودی مسدود گردیده و پرونده‌های آنها در تارنمای سازمان آزمون سراسری با عنوان «نقص پرونده» بسته شده است.

اخراج دانشجویان بهائی که در سال‌های قبل موفق به ورود به دانشگاه‌ها شده بودند نیز ادامه دارد. کسانی هم که از طریق قانونی اقدام نموده‌اند شکایتشان رد شده است و از رسیدن به نتیجه مطلوب ناامید شده‌اند.

بانی دوگال، نماینده ارشد جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل گفت: «دولت ایران با همان روش‌های پنهانی متداول چهار سال گذشته، مانع دستیابی دانشجویان بهائی به تحصیلات دانشگاهی می‌شود».

به گفته خانم دوگال: «سیاست‌های

است. با وجود اینکه دانشجویان بهائی تمام اطلاعات خواسته شده را بطور کامل ارائه داده و با موفقیت در امتحانات شرکت کرده بودند این پیام را دریافت می کردند.

در سال تحصیلی گذشته (۲۰۰۷-۲۰۰۸) از بیش از ۱۰۰۰ دانشجوی بهائی، که در آزمون ورودی شرکت کرده و امتحانات را بطور کامل گذرانده بودند، اسامی نزدیک به ۸۰۰ نفر با عنوان "نقص پرونده" حذف شد. بدون داشتن پرونده کامل، ثبت نام در تمام دانشگاه های دولتی و اکثر دانشگاه های خصوصی غیر ممکن است. دانشجویانی که شکایت کرده اند که پرونده شان به اشتباه ناقص عنوان شده، در دادگاه های ایران تا به حال گوش شنوایی پیدا نکرده اند. در حکمی که در آوریل گذشته شعبه یک دیوان عدالت اداری صادر کرد شکایت یک دانشجوی بهائی از سازمان سنجش آموزش کشور رد شد.

در رأی این دادگاه آمده بود: «با توجه به اینکه سازمان طرف شکایت شرایط مذکور را در خصوص شاکی احراز نکرده بنا بر این شکایت وی غیر وارد تشخیص و حکم به رد آن صادر و اعلام می گردد». همان دادگاه تقاضای یک دانشجوی بهائی را نیز که به دلیل عقائد مذهبی اش از دانشگاه اخراج شده بود برای پذیرش مجدد در دانشگاه رد کرد. دادگاه در ردّ

این تقاضا به بخشنامه ای از گلیایگانی در سال ۱۹۹۱ اشاره کرده بود که در آن صریحاً طرح گسترده ای برای مسدود کردن "ترقی و توسعه" جامعه بهائی شامل اخراج دانشجویان بهائی عنوان شده است.

دادگاه نوشته بود: «نظر به اینکه وضعیت شاکی با مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی (شماره ۱۳۳۷/م/س/۶-۶۹/۱۲) تطبیق و مردود شناخته شده است و اعتراض موجهی ندارد که تخلف از مقررات را ثابت نموده و خواسته وی را موجه سازد، بنا بر این ذیحق بودن شاکی محرز نمی باشد، لذا حکم به ردّ شکایت صادر و اعلام می دارد».

گزارش های اخیر نشان می دهد هنوز هم بهائینی که در دانشگاه ثبت نام نموده اند- که در حال حاضر تعدادشان بسیار اندک است- اگر اعتقادات مذهبی شان معلوم شود اخراج می شوند. به عنوان نمونه، در ماه اوت، در دانشگاه فضیلت دانشجوی دختری که فقط سه هفته به فارغ التحصیلی اش باقی مانده بود به دفتر مقامات دانشگاه احضار شد و وقتی حاضر نشد اعتقاداتش را انکار کند از دانشگاه اخراج شد. با وجود رفتار فریبکارانه حکومت ایران، نشانه های روزافزونی از حمایت از دانشجویان بهائی در داخل و خارج کشور به چشم می خورد.

خروشی در تاریکی ۱

تهران متولد ۱۳۴۰ در سال ۱۳۸۳ پس از ۲۴ سال محرومیت از حضور در گزینش در

اینجانب سیما حقیقت مهربانی فرزند اسمعیل به شماره شناسنامه ۵۲۸۷ صادره از

دانشگاه‌های ایران و محرومیت از تحصیل صرفاً به خاطر اعتقاد به دیانت بهائی در آزمون سراسری شرکت کردم و از آنجایی که همسر در حین خدمت سربازی و دفاع از میهن به اسارت نیروهای عراقی درآمد و آزاد شده بود و از ایثارگران به حساب می‌آمد از سهمیه ایثارگران استفاده نمودم و در رشته علوم انسانی و زبان‌های خارجی امتحان دادم. حین اعلان نتایج متوجه شدم که در رشته زبان‌ها رتبه اول و در رشته علوم انسانی رتبه هشتم را احراز نمودم. اما در کارنامه‌ای که در اختیارم قرار دادند با آنکه در فرم ثبت نام ستون مذهب نداشت مذهب را برای من اسلام قید نموده بودند. ضمن مراجعاتی که به مسئولین گردید اعلان نمودند که اسلام قید شده در کارنامه نمایانگر نوع امتحان معارف است. لذا من هم با اندکی فاصله از سایر دانشجویان انتخاب رشته کردم و به علت رتبه بالا مطمئن بودم که قطعاً باید در اولین انتخاب پذیرفته شده باشم. ولی در هیچ رشته و هیچ دانشگاهی پذیرفته نشدم!!!

علی رغم مراجعه به سازمان سنجش و تقدیم نامه اعتراض پاسخی داده نشد و ظاهراً موضوع مورد رسیدگی قرار نگرفت. و اینجانب با داشتن رتبه اول در رشته زبان‌ها و رتبه هشتم

در علوم انسانی صرفاً به خاطر اعتقاد به دیانت بهائی از تحصیل در دانشگاه همچون ۲۴ سال قبل از آن اما به شکل دیگر محروم شدم.

سال ۱۳۸۴ مجدداً در کنکور سراسری در رشته زبان‌ها بدون استفاده از سهمیه ایثارگران شرکت کردم و این بار هم پس از کسب رتبه بالا در رشته زبان‌ها و مجاز به انتخاب رشته بودن به دلیل برخورد سازمان سنجش با دانشجویان بهائی هیچکس در دانشگاه‌ها ثبت نام نکرد.

سال ۱۳۸۶ بار دیگر در کنکور سراسری شرکت کردم و پس از صدور کارت که خود نشانگر صحت و کامل بودن مدارک ارائه شده بود پس از شرکت در جلسه امتحان و زمان اعلام نتایج با نقص پرونده روبرو شدم و برایم نقص پرونده اعلان کردند و کارنامه برایم صادر نشد. پس از آن مراجعاتی به مسئولین و سازمان سنجش داشتم که این مراجعات همچنان بی‌فایده بود و نتیجه‌ای از آن حاصل نگردید و من همچون سال‌های گذشته همراه با دیگر بهائیان از تحصیل در دانشگاه‌ها فقط و فقط به خاطر اعتقاد به دیانت بهائی محروم شدیم.

نقل از سایت خبری فعالان حقوق بشر در ایران

خروشی در تاریکی ۲

سراسری سال ۱۳۸۵ موفق به ورود به دانشگاه شدم ولی متأسفانه پس از گذشت یک ترم تحصیل، قبل از امتحانات پایان ترم اول در

اینجانب پرهام اقدسی دانشجوی سابق رشته فیزیک اتمی مولکولی دانشگاه بوعلی سینا همدان هستم. با قبول شدن در کنکور

تاریخ ۸۵/۱۰/۳، مسئولان دانشگاه بنده را به استناد تصویب نامه شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوب ۶۹/۱۲/۶ و به علت اعتقاد ما به دیانت بهائی از دانشگاه اخراج نمودند و بعد از آن از ورود ما به دانشگاه ممانعت به عمل آورده و علی رغم اصرار بنده هیچگونه حکم رسمی نیز به اینجانب داده نشد. آنها تنها راه برگشت بنده به دانشگاه را اقرار به عدم تعلق به دین بهائی و شهادت به دین اسلام و اسلام آوردن می دانستند (نقض اصل ۲۳ قانون اساسی). لازم به ذکر است که بهائیان علی رغم اینکه اصراری به بیان عقیده خود ندارند، کتمان آن را نیز مغایر موازین اعتقادی و اخلاقی خود می شمارند. در طی این مدت چندین بار به مراجع وزارت علوم و شورای عالی انقلاب نامه ارسال داشته بودم که طی تماس های تلفنی جهت پیگیری نامه های خود متوجه شدم که حتی آنها را ثبت هم نکرده اند و از ارجاع آن به مقامات بالاتر نیز خودداری کرده اند (نقض اصل ۲۵ قانون اساسی).

پس از آن در تهران حضوراً به مراجع وزارت علوم، سازمان سنجش و شورای انقلاب مراجعه کردم. آنها وظیفه رسیدگی به این مشکل را مربوط به سازمان های دیگر می دانستند. از وزارت علوم به سازمان سنجش، از سازمان سنجش به شورای انقلاب و از شورای انقلاب به وزارت علوم. بدین ترتیب حتی سازمان ها و کسانی که به این امر دستور داده بودند، ادعای بی خبری و مربوط نبودن این مسئله به آنها را می نمودند. پس از آن بر آن شدیم تا در دیوان عدالت اداری کشور این موضوع را به صورت

یک شکایت مطرح کرده و بدین ترتیب خواستار صدور دستور موقت مبنی بر بازگشت به تحصیل شویم. اما از آنجا که هیچگونه حکم کتبی اخراجی در اثبات ادعای خود نداشتیم تصمیم گرفتیم تا مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی را ضمیمه پرونده کنیم. این سند محرمانه که در سال ۱۳۷۱ در سازمان ملل متحد افشا شد، عامل تمامی تبعیضات وارده بر جامعه بهائیان ایران است. در جایگاه کلی بهائیان در نظام مملکتی، بند ۳ مکتوب است: «برخورد نظام با آنان باید طوری باشد که راه ترقی و توسعه آنان مسدود شود». همچنین در جایگاه فرهنگی، بند سوم ذکر شده است: «در دانشگاه ها چه در ورود و چه در حین تحصیل چنانچه احراز گردد بهائی اند از دانشگاه محروم گردند». این تبعیضات آشکار مطمئناً در هیچ دادگاهی قابل انکار نیستند. اما همه چیز کاملاً از قبل پیش بینی شده بود. دولتمردان با الحاق تبصره ای جدید در فصل دوم (صلاحیت و اختیارات دیوان)، ماده ۱۹، رسیدگی به مصوبات و تصمیمات شورای عالی انقلاب فرهنگی را خارج از حیطه صلاحیت دیوان عدالت اداری اعلام داشتند. بر اساس این تبصره چنانچه در طرح یک شکایت به مصوبات شورای انقلاب استناد شود، دیوان عدالت حکم عدم صلاحیت مبنی بر رسیدگی به این مصوبات را صادر خواهد کرد. متأسفانه تمامی اسناد افشا شده ای که موجبات محرومیت جوانان بهائی از تحصیل را فراهم آورده اند به مصوبه ۶۹/۱۲/۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی استناد

کرده و بنا بر این ضمیمه کردن آنها در پرونده موجب صدور حکم عدم صلاحیت می‌شد. بدین ترتیب تنها کپی کارت دانشجویی خود را ضمیمه پرونده کرده و در یک لایحه کتبی توضیحات لازم را ضمیمه پرونده کردم. پرونده جهت بررسی به شعبه ۳ دیوان ارجاع داده شد. اما قاضی در نهایت بی‌انصافی، به دلیل نداشتن حکم کتبی اخراجی، از صدور دستور موقت خودداری کرده و در نهایت، بسا

بی‌احترامی از گوش دادن به صحبت‌های بنده در دفاع از خود، اجتناب کرد. البته پرواضح است که اگر حکم اخراجی هم در دست بود و یا حتی اجازه شکایت از مصوبه شورای انقلاب را نیز داشتیم بهانه‌ای دیگر مطرح می‌شد. چرا که دولتمردان پا فراتر از این مصوبه گذاشته و حتی خود نیز آن را زیر سؤال برده‌اند... پرهام اقدسی تاریخ: ۸۷/۶/۲۵ شماره: ۸۷-۱۰۲۶

دست بردن به اسلحه در پاسخ به طلب حق تحصیل

بیانیه فعالان حقوق بشر در ایران

صبح روز گذشته (۲۱ شهریور ۱۳۸۷ برابر با ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۸) چهار جوان محروم از تحصیل شده بهائی به نام‌های آرمن رحمانی، صمیم پزشکی، نوید خانجانی و حسام میثاقی برای پیگیری موضوعاتی چون اخراج از دانشگاه، عدم اجازه ورود به دانشگاه و محرومیت از تحصیل خود به صرف داشتن دیانت بهائی به دفتر حجت الاسلام رهبر نماینده مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی مراجعه نمودند.

این جوانان پس از پیگیری‌های مستمر اما بی‌پاسخ از سازمان سنجش و وزارت علوم حمایت‌پیشین این نماینده مجلس که از اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی و همچنین امام جمعه موقت اصفهان نیز می‌باشد را نقطه عطفی برای پیگیری مطالبات حقه خود در خصوص حق تحصیل

ارزیابی نموده بودند.

در ابتدای حضور این دانشجویان محروم از تحصیل در دفتر نماینده مذکور، فرد لباس شخصی که گویا از نیروهای امنیتی می‌باشد به نام "فندی" پیش‌تر عنوان نموده بود که دستوری آمده است مبنی بر عدم دخالت آقای رهبر در موضوع حق تحصیل این دانشجویان، پس از حضور این جوانان در دفتر مذکور نیروی امنیتی مذکور حاضر در محل ضمن تهدید این افراد خواهان ترک دفتر از سوی جوانان بهائی شد، لازم به توضیح است آقای رهبر نیز در پاسخ کوتاه و اولیه به این دانشجویان عدم توان خود برای ورود و پیگیری موضوع مذکور را عنوان داشته بودند.

اما معترضین خواهان گفتگو با نماینده مجلس و مطرح نمودن حق تحصیل بهائیان در مجلس شورای اسلامی بودند که با توجه به

قوانین، قانونی ترین راه پیگیری مطالبات حقه آنان محسوب می‌گردید، انتظار برای ملاقات با آقای رهبر و اصرار نیروی امنیتی مذکور و تهدید دانشجویان برای ترک دفتر باعث برخورد خشن با آنان گردید.

نیروی امنیتی مستقر در دفتر که تلاش زیادی برای اخراج دانشجویان پیگیر از دفتر نماینده مجلس نموده بود با فراخواندن نیروهای نظامی و لباس شخصی که تماماً مسلح به سلاح گرم بودند در دفتر نماینده مجلس، با بستن درب و پنجره‌ها و بیرون نمودن سایر مراجعه‌کنندگان و به صف نمودن چهار جوان مذکور اقدام به فضا سازی و تهدید و برخورد خشن با آنان نمودند.

در این اثنا آقای رهبر امام جمعه و نماینده مجلس مردم اصفهان در شورای اسلامی از اتاق کار خود خارج و ضمن اعلام مجدد مبنی

بر عدم توان خود برای پیگیری خواسته برحق دانشجویان مذکور که تماماً از نمرات و رتبه‌های بالای تحصیلی نیز برخوردار بودند، وساطت نمود تا افراد مذکور از محل خارج و نیروهای امنیتی از برخورد بیشتر با آنان خودداری نمایند.

چهار جوان محروم شده از تحصیل که برای پیگیری مطالبات خود چشم امید به نماینده مجلس و اجرای قوانین و حتی برخوردی بر اساس حقوق انسانی و شهروندی خود داشتند، با دیدن نیروهای سلاح به دست ناچار به ترک محل گردیدند. تا در سال جدید تحصیلی علیرغم داشتن کارنامه‌ها و رتبه‌های درخشان تحصیلی همچنان محروم از حق تحصیل بمانند.

تاریخ: ۸۷/۶/۲۲
شماره: ۸۷-۱۰۲۱

پیکر و خودسرانه، حبس، تبعید، توقیف مغازه و لغو پروانه کسب

سایت خبری ایران امروز: آزار و پیگرد خودسرانه شهروندان بهائی در شهرهای مرکزی ایران همچنان ادامه دارد. یک شهروند بهائی در یزد که با شغل آزاد به موفقیت نسبی دست یافته، حکم حبس و تبعید گرفته و با توقیف و مصادره اموال روبروست، دختری بهائی در شیراز به خاطر خندیدن در هنگام قرائت دعای آل یاسین سرصف صبحگاهی محاکمه می‌شود، پدر دختر که به این سختگیری اعتراض می‌کند نیز محاکمه می‌شود! یک

دانشجوی دگراندیش در شیراز به چند سال حبس تعلیقی محکوم می‌گردد. شهروندان بهائی در ایران که از حق تحصیلات عالی محروم چاره‌ای جز امرار معاش از راه شغل آزاد ندارند. در همین حال، به نظر می‌رسد که اگر یک شهروند بهائی در شغل آزاد به موفقیت نسبی دست پیدا کند، با مشکلات جدی روبرو خواهد شد. آقای مهران بندی امیرآباد، ۴۵ ساله، شهروند یزد است که فاقد هرگونه سابقه کیفی



است. ایشان به دلیل اعتقاد خویش از تحصیلات دانشگاهی محروم بوده و به شغل آزاد روی آورده است. ایشان مدیر شرکت کامپیوتری میثاق کمند است.



شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی یزد، در تاریخ هفت شهریور ۱۳۸۷ مصادف با ۲۸ اگوست

مغازه و انبار آقای مهران بندی و کلیه وسایل و اموال موجود در آن که عمدتاً قطعات کامپیوتری و متعلق به سفارشات مشتریان شرکت بوده است و کلیه حساب‌های بانکی نامبرده توسط مأمورین پلمپ و توقیف گردیده است.

این در حالی است که نامبرده بیش از ۳ ماه در بازداشت موقت بسر برده که بیش از ۴۰ روز آن در انفرادی و قرنطینه وزارت اطلاعات بوده و به دلیل مشکل قلبی و تنفسی چندین بار در بهداری زندان و بخش مراقبت‌های ویژه (CCU) بستری گردیده است. دادگاه با تخفیف قرار بازداشت موقت و مرخصی آقای مهران بندی مخالفت نموده است و ایشان هم اکنون در بند موقت زندان مرکزی یزد بسر می‌برد.

عکس آقای مهران بندی با دستبند همراه با محافظ خود (در بالا).

۲۰۰۸ میلادی، آقای مهران بندی را به موجب دادنامه ۸۷/۲۸۶ به اتهام "اجتماع و تبانی بر ضد امنیت داخلی و خارجی کشور" و "تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی و به نفع گروه‌های مخالف نظام و نگهداری تجهیزات ماهواره‌ای" با استناد به مواد ۵۰۰ و ۶۱۰ قانون مجازات اسلامی به سه سال و نیم حبس و سه سال تبعید از شهر یزد به شهر بابک کرمان محکوم کرد. افزون بر آن، پروانه کسب شرکت میثاق کمند لغو گردیده و ایشان به ۵ سال محرومیت از حقوق اجتماعی و فعالیت تجاری رایانه‌ای نیز محکوم گشته است.

محاکمه به خاطر خندیدن در حین قرائت دعای آل یاسین

دارد. آقای عنایت‌الله حقیقت، پدر نسیم، به حکم اخراج دختر خویش اعتراض می‌کند. در نتیجه، خود ایشان نیز به اتهام "تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی و به نفع گروه‌های مخالف نظام" توسط شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی شیراز و شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر فارس مورد

نسیم حقیقت، دانش‌آموزی است که در دبیرستان حضرت معصومه شیراز تحصیل می‌کند. وی به همراه ۶ دختر بهائی دیگر به خاطر خندیدن در حین قرائت دعای آل یاسین سرصف صبحگاهی از مدرسه اخراج می‌شود. محاکمه وی به اتهام "اهانت به مقدسات" در شعبه ۱۱۳ دادگاه کیفری شیراز هنوز ادامه

محاکمه قرار گرفته و به یک سال حبس تعلیقی محکوم می‌شود.

محاکمه یک دانشجوی دگراندیش

بشركانون وکلای دادگستری فارس، بر عهده دارند. ایشان در گذشته نیز به دفاع از حقوق بشر شهروندان دگراندیش پرداخته‌اند. آقای هرمز هاشمی و خانم ماندانا کمالی سروستانی که از اعضای اصلی اداره‌کنندگان جامعه بهائیان شیراز بوده و به اتهام "اهانت به مقدسات اسلام" در شعبه ۱۰۸ دادگاه جزائی شیراز مورد محاکمه قرار گرفته بودند، با دفاع این دو وکیل از اتهامات وارده تبرئه شدند.

آقای یونس میرحسینی، دانشجوی حقوق دانشگاه شیراز، به اتهام "عضویت در گروه‌های مخالف نظام (مارکسیستی) و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی" توسط شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی شیراز و شعبه ۱۵ دادگاه تجدید نظر فارس به ۳۶ ماه حبس تعلیقی به مدت ۴ سال محکوم گردیده است. وکالت افراد نامبرده را آقایان غلامحسین رئیسی و فرهاد دادفر، اعضای کمیسیون حقوق

درخت با برشان چه بود؟

قرار دارد. حتی درختانی که در نزدیکی رفتگان و متصاعدین بهائی باشند نیز در اینجا مورد جور و عدوان اهل ظلم و طغیان قرار می‌گیرند و حق زیستن در این سرزمین از آنها نیز سلب شده است.

جرم این درختان چه بود؟



عکس‌ها مربوط به قطع درختان گلستان جاوید اصفهان هستند. در بامداد شنبه ۶ مهر ۱۳۸۷ (۲۸ سپتامبر ۲۰۰۸) هنگامی که مسئول گلستان جاوید ساعت ۴ صبح به آنجا رفت با درختان قطع شده مواجه گردید. گلستان جاوید اصفهان در جاده ناین یزد

امضاء طومار برای انحلال تشکیلات بهائی

با اعلام قبلی، روز جمعه ۲۹ شهریور (۲۰ سپتامبر ۲۰۰۸) مصادف با عید فطر طوماری در جلو دانشگاه طهران، که مراسم نماز عید فطر در آنجا برگزار می‌شد، قرار دادند و از مردم دعوت می‌کردند که آن طومار را امضاء نمایند. طومار ضمن تهمت‌های معمول و بهتان‌های دروغ تکراری خواستار انحلال تشکیلات بهائی می‌شد. طومار مشابهی نیز جمعه بعد در قم به امضاء برخی از نمازگزاران رسید. نه کسی از بانیان این امر خیر دارد و نه تعداد افرادی که آن را امضاء کرده‌اند اعلام شده. از لحاظ حقوقی و قانونی نیز معلوم نیست که این طومار چه ارزشی می‌تواند داشته باشد. قابل توجه است که تشکیلات بهائی سال‌هاست تعطیل شده.



صدای حق پرستان در دفاع از حقوق بهائیان

مراکز دیگر، خانواده‌های بهائی ایران را تهدید خواهد کرد.

در سرزمینی که پیروان دینی که از همان آب و خاک برآمده است، حق دانشگاه رفتن و درس خواندن ندارند، تحریکات این چنینی نتیجه‌ای غیر از تشویق متعصبان مذهبی و مزدوران حکومتی به آزار بیشتر بهائیان نخواهد داشت و این در حالیست که بهائیان نیز حق دروغ گفتن را ندارند.

گفتم دروغ نگفتن، زیرا بهائیان را برخی از مراکز رژیم تشویق می‌کنند که در فرم‌های

به قلم حسن زرهی (عکس ایشان در صفحه بعد) نقل از سایت خبری روزنامه شهروند چاپ تورنتو مورخ ۱ اکتبر ۲۰۰۸

در نمازهای جمعه و جاهای بسیاری دیگر رژیم جمهوری اسلامی تدارک جمع‌آوری امضاء علیه بهائیان را دیده است. این طومارهای نیمه دولتی خواهان "انحلال" تشکیلات که لا بد منظورشان دین بهائی است شده‌اند.

اقدام‌های نسنجیده‌ای مانند طومار جمع‌کنی‌های اخیر رژیم در نمازهای جمعه و

درخواست کار، یا تحصیل و یا هر موضوع دیگری در بخش دین نویسد بهائی تا از آنچه متقاضی آن هستند محروم نشوند، اما هموطنان بهائی ما که در تعالیشان دروغ‌گویی عملی سخت نکویده است، با راست‌گویی از مطالبات به حق خود می‌گذرند و مشکلات بر سر راهشان افزوده می‌شود.

از سوی دیگر از کی قرار بر این شده است که برای حذف و انحلال به قول آقایان مذهبی، از مردم کوچه و بازار امضاء جمع کنند؟ اگر قرار به این شیوه باشد در هر جا که پیروان مذهبی از اکثریت بهره‌مند باشند لابد رأی به حذف و نفی مذاهب دیگر خواهند داد.

به دلیل تحریک‌های سی ساله رژیم علیه بهائیان که همیشه و در همه جای جهان خود را ایرانی

دانسته و مشوق فرهنگ و زبان و سنن ایرانی بوده‌اند. تعدادی از مردم فریب تبلیغات دروغین حکومت علیه هموطنان بهائی خویش را خورده‌اند، و بهائیان که در میان ایرانیان مانند پیروان مذاهب دیگر در امن و امان می‌زیستند، حالا نه به لحاظ جانی، نه مالی و نه شغلی امنیت ندارند.

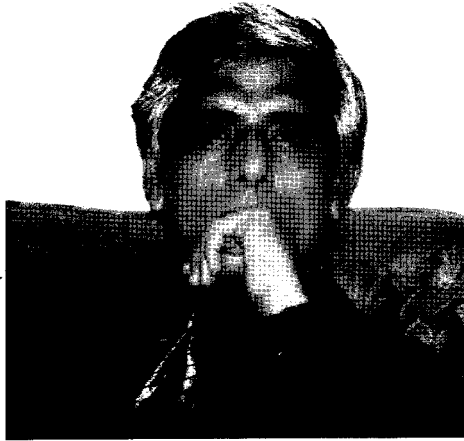
آنها نه تنها چون دیگر مردم ایران زیر سرکوب و ستم رژیم قرار دارند که ستمی چندگانه را به خاطر اعتقاداتشان تحمل

می‌کنند.

تصور کنید دختری بهائی که در کنکور امتیاز خوبی گرفته اگر از سدهای سهمیه‌بندی جنسیتی و بومی‌گزینی هم بتواند بگذرد، از سد گزینش مذهبی‌اش نمی‌تواند رها شود و علیرغم تمام شایستگی‌ها باید به کنج خانه رود و محرومیت او از تحصیل در تناقض آشکار با بند ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر است: «هر کس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره‌مند شود... آموزش عالی باید با شرایط مساوی بر روی همه باز باشد». و

ایران از امضاکنندگان این اعلامیه است!

باید هموطنان ما در ایران هوشیار باشند و فریب تحریکات نادانانه رژیم را نخورند و بدانند که بهائیان هموطنان عزیز ما هستند و حق دارند که به دین و آیین و باور خویش روزگار



بگذرانند.

متأسفانه ایرانیان درون کشور به دلیل جو دروغینی که رژیم جمهوری اسلامی علیه بهائیان به وجود آورده امکان حمایت از این گروه از هموطنان خود را ندارند، اما بر ما ایرانیان خارج از کشور و دیگر ملت‌هاست که فریاد درگلو خاموش شده بهائیان ایران را به گوش جهانیان برسانیم و اجازه ندهیم رژیمی متعصب و مذهب محور، چهره ایرانیان را در منظر جهانیان بیش از این مخدوش و منقور

نشان دهد.

به جهانیان نشان دهیم که رفتارهای ارتجاعی حاکمان ایران ارتباطی به ایرانیان که سرزمین‌شان سرزمین ملت‌ها و مذاهب و فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون است، ندارد. نگذاریم بهائیان ایران همچنان در ترس و وحشت و ناامیدی در میهن خود روزگار بگذرانند. از حق شهروندی و انسانی آنان و همهٔ دگراندیشان ایرانی چه به لحاظ دینی و چه از منظر سیاسی دفاع کنیم.

از رژیم‌هایی که سنی‌ها را که جمعیت‌شان در جهان اسلامی چندین برابر شیعیان است آنچنان تحقیر و توهین می‌کند که گویی از بیخ و بن مسلمان نیستند، کی می‌شود انتظار داشت که با مذاهب دیگر رفتاری در شأن ایرانیان داشته باشد. بنا بر این وظیفهٔ ما ایرانیان در سراسر جهان است که با حمایت همه‌جانبه از هموطنان بهائی و یا پیروان هر کدام از مذاهب دیگر که مورد بی‌حرمتی رژیم ایران قرار دارند،

من هم بهائی هستم

جدایم کنید، خانه‌ام را به آتش بکشید، ابزار کسب نان شبِ فرزندانم را با قانون شرع‌تان مصادره کنید، اعدام کنید و عاقبت از ایرانم، از خاک مقدّسم برانیدم.

بیش از صد و پنجاه سال است که دستگاه حکومتی ایران با اتکا به روحانیت شیعه به سرکوب بهائیان ایران مشغول است. گرچه این سرکوب گاه خشن‌تر بوده و تا مرز تبهکاری جنون‌آمیز پیش رفته است و گاهی دیگر آرام‌تر صورت گرفته اما همیشه وجود داشته است.

اینکه حاکمان بنا به مصلحت قدرت و شارعان به دلیل ترس از دست دادن نفوذ عوام‌فریبانهٔ خود فرمان و فتوای سرکوب صادر کرده‌اند شاید تعجب برانگیز نباشد. بیشتر قدرتمداران تاریخ، همواره انسانیت را به قدرت بیشتر فروخته‌اند. و روحانی‌های بی‌نصیب از روحانیت نیز همیشه و در همه

به قلم خسرو شمیرانی، نقل از سایت شهرگان
در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۸

اگر همهٔ ما، یا دست کم تعداد چشمگیری از ما مدعیان حقوق بشر همراه شویم، شاید شیرین عبادی، این وکیل شجاع صلح و حقوق بشر در ایران بتواند با سری افراشته به کیهان و کیهانیان و تمامی عمله و اکره شیطان، که "گاه از خود شیطان بدکارتر و فرومایه‌ترند"، پاسخ دهد: آقایان به شما ربطی ندارد من و فرزندم چه دین و آیینی داریم.

شهرگان: می‌خواهم فریاد بزنم: من هم یک بهائی هستم و تا زمانی که اعتقاد به آیین بهائیت جرم محسوب می‌شود، مرا هم بهائی محسوب کنید، ناچیز حقوق بازنشستگی‌ام را قطع کنید، از رفتن به دانشگاه محروم کنید، در دبستان و دبیرستان تحقیرم کنید. بگیرید و ببندید و زندانم کنید، آزارم دهید، از خانواده

جای جهان، در نهایت فریبکاری، برای حفظ دنیا و مادیات به تبهکاری‌ها و انسان‌کشی‌ها روی آورده‌اند. متأسفانه این روند در تاریخ شگفت انگیز نیست. آنچه آه از نهاد برمی‌آورد سکوت جامعه و گاهی همراهی فعالانه آن با چنین وحشیگری‌هایی است. راز پنهانی نیست که آنچه به پیروان بهائیت در ایران رفته است، همواره بدست خود ما عملی شده است. در مقابل هر مقام دولتی صادرکننده فرمان و هر آخوند فتوادهند ده‌ها و صدها و هزاران تن از ما روانه شدیم، بهائیان را آزار دادیم و گاه دست به خون این هموطنان خود آغشته کردیم. چرا؟ همکاری بخش‌هایی از جامعه با مراکز قدرت و شرع را می‌توان به حساب جهل گذاشت و گفت که در هر جامعه‌ای جهل وجود دارد که مورد سوء استفاده صاحبان قدرت و شارعان شرع قرار می‌گیرد. اما تکلیف آن دسته که خود را روشنفکر، پیشگام، خلقی و از این قبیل می‌نامد و ادعای رهبری اش گوش عالم را گرمی‌کند چیست؟

آیا باید چشم بر این واقعیت فرو بست که تقریباً تمامی سازمان‌های سیاسی از چپ و راست و مذهبی و غیره و مذهبی و ملی و غیره به "بهترین" وجه در این سرکوب همکاری کرده است و آیا تئوریزه کردن این سرکوب بهترین کمک به سرکوب‌گران نبوده است؟

یکی از شایع‌ترین تئوری‌های توجیه سرکوب بهائیان این بود که "بهائیت دین نیست، بلکه یک سازمان سیاسی است که در خدمت امپریالیسم" قرار دارد. آیا هیچ‌گاه سؤال کرده‌ایم کدام سند و مدرک برای این ادعا

وجود دارد؟ حزب توده ایران یکی از برجسته‌ترین تئورسین‌های ایده مذکور بود و گرچه هیچگاه سندی برای این ادعا ارائه نداد. اما این تئوری‌پردازی غیر مستند مایه سکوت و گاه سکوت حمایت‌آمیز روشنفکران از سرکوب گسترده بهائیان را بعد از انقلاب اسلامی فراهم کرد. واقعیت دردناک اینکه چنین تئوری‌هایی نه تنها در حوزه طرفداران این حزب بلکه حتی در میان مخالفان آن نیز بطور گسترده پذیرفته می‌شد.

منظور از اشاره به این واقعیت‌ها بررسی نقش این حزب و یا نقش روشنفکری ایرانی در تأیید سرکوب بهائیان نیست. بدیهی است که این خود مقوله‌ای درخور تحقیق است و نیاز به کار علمی دارد و باید با ارائه سند و مدرک صورت بگیرد. کاری که تاکنون خیلی کم و ناچیز انجام شده. هدف از این نوشته و اشاره‌های بالا این است که بگویم: حال که فرهنگ حقوق بشر برای ما بیشتر قابل درک شده است. حالا که می‌فهمیم حتی اگر "بهائیت یک سازمان سیاسی در خدمت امپریالیسم" باشد، باز هم حق نداریم بی‌سند و مدرک آن را محکوم کنیم.

امروز می‌دانیم صدور حکم "مجازات جمعی" برای طرفداران بهائیت مثل صدور حکم "مجازات جمعی" برای هر گروه اجتماعی دیگر، پایمال کردن آشکار اعلامیه‌ای جهانی حقوق بشر است و این همان اعلامیه‌ای است که با استناد به آن اعدام کودکان را محکوم می‌کنیم، جلوگیری از سندیکاها را غیر قانونی می‌نامیم و سرکوب دانشجویان و زنان را

گرفتار خشونت

همکار پیام بهائی

گیتی شده امروزه گرفتار خشونت کس نیست دل آسوده ز آزار خشونت از مدرسه تا مسجد و از خانه به بازار هر جا نگری نیست جز آثار خشونت بر جای گل سرخ دلاویز محبت روئیده بهر سوی چمن خار خشونت باور نتوان کرد که در عصر تمدن عالم شده این قدر هوادار خشونت مردم چه بدی دیده مگر از سخن لطف کامروز گرائیده به گفتار خشونت؟ انصاف و مروّت شده نایاب چو اکسیر گرم است از آن روز که بازار خشونت اغماض و مدارا شده افسانه دریغا زان ره که شده خلق خریدار خشونت دانی که خدا ذات تو با عشق عجین کرد پس چیست بدین مرتبه رفتار خشونت؟ از مهر چه می خیزد جز منت و شادی؟ جز کینه چه می زاید از کار خشونت؟
نومید مشو جانا کز لطف الهی یک روز شود معدوم کردار خشونت بر جای سلاح آید اصلاح و به تدبیر نابود شود یکسره ابزار خشونت آن روز جهان بر شکفتد چون گل صد برگ آسوده ز اندیشه و پندار خشونت

بربرمنشانه قلمداد می کنیم. اگر مدعی دفاع از حقوق بشر هستیم، حالا که همه آنها را می دانیم با صدای بلند فریاد بزنیم تا زمانی که پیروان بهائیت به خاطر مذهب و عقیده خود سرکوب و زندانی می شوند. ما همه بهائی هستیم.

خانم شیرین عبادی با قبول خطرات روشن، در حرکتی شجاعانه دفاع از حقوق بهائیان زندانی در ایران را به عهده گرفته است. او اکنون تحت فشار قرار دارد. او برای ادامه کار خود مجبور است قسم و آیه بخورد که خودش و دخترش بهائی نیستند. اگر همه ما، یا دست کم تعداد چشمگیری از ما مدعیان حقوق بشر همراه شویم، شاید شیرین عبادی، این وکیل مدافع صلح و حقوق بشر در ایران بتواند با سری افراشته به کیهان و کیهانیان و تمامی عمله و آکره شیطان، که "گاه از خود شیطان بدکارتر و فرومایه ترند"، پاسخ دهد: آقایان به شما ربطی ندارد من و فرزندم چه دین و آیینی داریم. عمل شجاعانه شیرین عبادی را ستایش کنیم و به کمک او و تمام مدافعان حقوق بشر در ایران بشتابیم: تا زمانی که صرف پیروی از دین بهائی در ایران مستوجب تبعیض و کیفر است، من، خسرو شمیرانی بهائی هستم.
نقل از سایت:

www.shahrgon.com/index.php?news=1959

دو مقاله بالا و بسیاری اخبار دیگر مربوط به احباء ایران در سایت زیر به زبان انگلیسی ترجمه شده است و می توان آن را برای دوستانی که با این زبان آشنا هستند فرستاد:

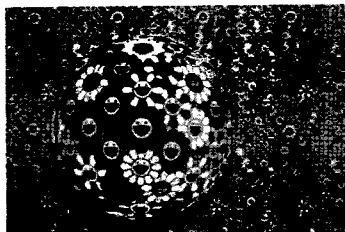
<http://iranpresswatch.wordpress.com/> ■

در این فصل گل هر چه داری به می ده

مبادا که دیگر بهاری نسینی

باهره مطلق (حیاتی)

نمود، شرر به جان طاهره زد
شهره آفاق گردید. در دل
زینب چنان غلیان و جوششی
پیا ساخت که لباس مردان
بپوشید و به دفاع از یاران و



اصحاب قلعه، بی پروا به قلب دشمن زد،
حماسه آفرید و سرانجام جان شیرین فدا نمود و
به لقب رستمعلی ملقب گشت. قدرت و
شجاعتی در امّ اشرف "عنبر نساء" بوجود آورد
که سر از پا نشناخت چادر بر سر کشید. از خانه
بیرون شد و با قدم‌هایی محکم و مصمم و در
نهایت اطمینان قلب صفی سیه دلانی را که به
تماشا ایستاده بودند در هم شکست، وارد
میدان شهادت شد، فرزند دلبنده را در آغوش
کشید و او را به استقامت و جانفشانی تشویق
نمود، پسر که در دامان مادری چنین مؤمن،
شجاع و فداکار پرورش یافته بود خطاب به مادر
گفت: «مادر به خانه برگرد و مطمئن باش».

قصدم روضه خوانی
نیست، قصه نمی گویم،
صغری و کبری هم نمی چینم.
اجر و ثواب اشک‌های ریخته
شده از عجز و ناتوانی و
بدبختی هم ارزانی روضه خوان‌ها.

آنچه می گویم حکایت دل است نه شرح
مصیبت، صحبت دلدادگی و دلباختگی است
نه ناله غم و سوز ماتم. داستان عشق است،
عشقی جدا از همه عشق‌ها، عشقی بالاتراز
عشق به فرزند، عشق الهی، عشقی که
«می سوزاند اما دلکش است» نشئه‌ای
جانبخش دارد و کیفیتی روح پرور، دل‌های
پاک و لایق عرش رحمن منزلگه چنین عشقی
است.

عشقی که داستان شورانگیز زنوزی را بر
صفحه تاریخ رقم زد، روح الله را به اوج ماه
رساند و بدیع را به آیتی از استقامت و وفا تبدیل



ساعاتی بعد ظالمان ستمگر کسانی که به جای قلب، سنگی سخت در سینه حمل می نمودند سر بریده پسر را پیش کش مادر کردند. آن شیرزن، آن دلدادۀ جمال قدم سر را به بیرون خانه پرتاب نمود و فریاد زد: «سری که در راه خدا داده ام هرگز پس نخواهم گرفت».

مهدی کنی از اصحاب قلعه شیخ طبرسی چنان سرمست باده این عشق گشت که در جواب کسانی که به زعم خود عشق فرزند را بهانه نمودند تا او را از قلعه بیرون کشند مانند شیری غران و با چشمانی که نور عشق و ایمان در آنها موج می زد گفت: «برو و به پسر رحمان بگو عشق رحمان حقیقی چنان قلب مرا پر کرده که جایی برای رحمان دیگری نیست». عشقی که بیش از بیست هزار زن و مرد و کودک را به میدان فدا و جانبازی کشید.

هر صفحه از تاریخ امر بهائی لوحه ای است زرین و پرافتخار و گواهیست صادق بر این مدعا. در سال های اخیر و با شروع انقلاب اسلامی در ایران احبای عزیز آن سامان ثابت نمودند که همان خون در رگ هایشان جریان دارد و همان عشق روح و جان شان را لبریز نموده. نه هجوم و یورش وقت و بی وقت افراد شناخته و ناشناخته به منازلشان ایمانشان را متزلزل ساخت و نه حيله و تهديد های کس و ناکس قلب های پرمهرشان را لرزاند و نه از دست دادن کسب و کار و عدم امرار معاش آنها را از پای در آورد.

به چاره جویی اعداء از آن جهت خندم که حيله نقش بر آبست و مشت بر سندان حریف گو مَفکن سایه ستم هرگز

بر آن گروه که باشد خدای پشیمان...^۱
به کمیته ها احضار شدند با دلی آرام و قلبی مطمئن از اینکه تنها گناهشان اعتقاد و ایمان به خدای یگانه و پیروی از فرستاده بحق اوست روانه شدند، هرستم و بلایی را به عشق جمال مبارک صرف عنایت دانستند، زندان را به جان خریدند و به بهشت تعبیرش نمودند.

فدای همّت آنم که اندرین دوران
به عشق دوست فدا کرد خانه و ایوان
خلیل عشق نترسد ز آتش نمرود

بهشت بنده ابهاست محبس و زندان...^۲
با اجازه مأمورین زندان از هیچ کمک و خدمتی به سایر زندانیان دریغ نکردند، پزشکان بیماران را مداوا نمودند، افراد تحصیل کرده و مطلع به تدریس کتب آموزنده و مفید بخصوص **قرآن کریم** پرداختند و اگر هم از سواد و دانش ظاهری چنان بهره ای نداشتند صفای قلب و پاکی روانشان سبب تقلیب و جلب احترام و محبت سایر زندانیان گشت.

در دادگاه ها ادله و برهان شان بر حقانیت امر جمال مبارک و رد اتهامات ناروا و بی اساس چنان بی شائبه و مستدل بود که زبان سؤال کنندگان کوتاه شد و تنها انکار عقیده را برای تبرئه شدن و آزادی کافی دانستند. آزادی در مقابل انکار حق و حقیقت؟ گمانی باطل و خیالی موهوم! گویی ۱۶۴ سال تجربه و بیش از بیست هزار شهید کافی نیست تا بدانند «... ما اهل بهاء آئین خود را به خون خود خریده و شهد فدا در سبیلش چشیده به امیدش زنده ایم و از مادونش رسته امرش را تا آخرین نفس ناصریم و بلا یایش را در هر حال حامد و

را به حیرت.

«... شهدان مشتاق در این عصر تکوین چراغ جانباختگان صدر ظهور را فروزان ساختند و به همان خلعت سرخ شهادت مشرف و مفتخر گشتند. بزودی روزی فرا رسد که داستان‌های این سرخوشان مست دل از دست رفته را که هر یک مظهر انقطاع و انجذابند به آب زر بر دیباچه کتاب فدا بنویسند...»^۶

صبر و شکیبایی و شجاعت خانواده‌ها و بازماندگان آن عزیزان شهید نیز حکایتی است شنیدنی و باورنکردنی. «... چنان شهامتی و وفا و وقاری از خود ظاهر و آشکار ساخته‌اند که جمع آشنا و بیگانه را مجذوب و مهیوت ساخته‌اند»^۷. با شنیدن خبر شهادت عزیزانشان، بجای فریادِ اوایلا و وامصیبتا آوای یا بهاء الابهی و یا علی الاعلیٰ سردادند و بجای ناله و فغان زبان به ستایش و سپاس حق گشودند که چنین تاج افتخاری نصیب آنها گشته و بی‌اعتنا به خطراتی که آنها را تهدید می‌کرد از تعالیم الهی و اهداف آسمانی دیانت بهائی با مردم سخن گفتند. اطفال و جوانان پدران خود را سرپازان فداکار و جانباخته جمال مبارک خواندند و با صدایی بلند و رسا اذکار و مناجات تلاوت نمودند.

مادران سالخورده از اینکه جگرگوشگانی چنین مؤمن و متعهد پرورش دادند سر بر آسمان سائیدند و شکر حق را بجا آوردند و پدران که یک لحظه دوری پسر را تحمل نداشتند از شهادت فرزند دل‌بند غرق افتخار و مباهات گشتند.

«... همسری در کنار جسد قرین شهید

و چون به شهادت خوانده شدند به گفته سایر زندانیان سر و صورت را صفا داده، بهترین و تمیزترین لباسی را که در اختیار داشتند بر تن نمودند با دیگر زندانیان همبند وداع گفته و پس از تلاوت دعا و طلب تأیید روانه میدان فدا شدند و هریک به شیوه‌ای حیرت‌انگیز جانبازی نموده با نثار خون‌های پاکشان میدان شهادت را گلباران کردند. اجساد زجر کشیده و شکنجه شده ایشان حاکی از آن بود که در لحظه شهادت نیز زبانشان به ستایش و ثنای حق گویا و دست‌هایشان به نشانه افتخار به این جانبازی و فدا بلند بوده.

عزیزی که پیوسته آرزو می‌کرد تیری که به خاطر عشق جمال قدم بر سینه‌اش اصابت خواهد کرد به چشم خود ببیند گویی به آرزویش رسید چه که لبخند رضایت بر لب‌هایش نقش بسته بود.^۴ علی‌رغم آنچه بر آنها وارد شده بود چهره‌های نورانشان حکایت از این داشت که به کمال شوق و اشتیاق به فوز لقا فائز و به سر فدا نائل گشتند.

عزیز دیگری در آخرین لحظات قبل از شهادت در تقویم کوچکی که همراه داشت نوشت: «ما را آوردند برای اعدام به بچه‌ها گفتم همه جاودانه شدیم و می‌ارزد»^۵. سبحان الله، میدان شهادت، فدای جان و اینهمه شوق و شور و توصیفی چنین زیبا و لطیف!

به راستی که رائحه دل‌انگیز خون‌های پاکشان عالم را معطر ساخت و داستان استقامت و جانبازیشان زبانزد دوست و دشمن گردید جمعی را به تحسین واداشت و دسته‌ای

نازنین... به خلق کثیری از مردم شهر که برای تشییع جمع شده بودند خطاب می‌کند که: ایها الناس این نفوس مظلوم که خود بر مظلومیت آنان گواھید جان خود را در راه ایمان نثار کردند تا رسم کینه و دشمنی از جهان برافتد...»^۸

و دیگری: «... پیغام می‌فرستد که هنوز خون افسرده در رگ‌های دیگر افراد عائله در جریانست و حاضر و آماده که در سبیل محبتش بر خاک ریزد... همسری دیگر خطاب به جسد آغشته به خون قرین نازنین مرحبا مرحبا گوید که به چه سعادت رسیدی و بازماندگان را به چه عنایتی رساندی...»^۹

در کدام عصر و زمان و در کدام طریقت و شریعت چنین عشقی می‌توان یافت و چنین عاشقانی می‌توان شناخت. شعله این عشق هرگز فرو ننشیند و سردی نپذیرد بلکه روز بروز بر حرارت و حلاوتش بیفزاید و قلوب مؤمنین را سرشار از این باده‌الست نماید، شوق و شوری در وجودمان برپا کند که سر از پا نشاسیم، به مقتضای عشق عمل کنیم، به خون شهداء عزیز ارج نهمیم و بر دل‌های خسته از ظلم و اعتساف احببای ستمدیده ایران مرهم گذاریم.

در اثر این جانبازی‌ها و فداکاری‌ها و آنچه بر احببای عزیز ایران گذشت و می‌گذرد امر جمال مبارک در عالم مشتهر و جامعه جهانی بهائی به آن مفتخر شد. «... به برکت خون پاکشان گلستان عرفان آبیاری گشت و ده‌ها هزار نهال نورسته بار آمد و سبب تزئین حدیقه حقیقت گردید...»^{۱۰}

میادین وسیع خدمت و تبلیغ آماده شد و

مسئولیتی بس مهم و بیشتر از قبل بر دوش هر یک از ما اهل بهاء نهاده و بدون شک انتظار آن ارواح پاک در ملکوت ابهئ و احببای مظلوم ایران آنست که آنچه در توان داریم به کار بریم تا این بذرهاى افشاندۀ شده به بهای خون پاک شهدای عزیز و به قیمت ۲۹ سال استقامت و تحمل هر نوع ظلم و جفا و حبس و زجر و شکنجه احببای باوفای ایران آبیاری شده، سرسبز گردد و ثمراتی دلپذیر بار آرد.

هر لحظه را غنیمت شمیریم. هر روز را بهاری تازه بینیم، دامن دامن گل بچینیم و نثار درگاهش کنیم و با خود بگوییم:

در این فصل گل هر چه داری به می ده

مبادا که دیگر بهاری نبینی^{۱۱} ■

یادداشت‌ها

۱- از اشعار آقای حسین مطلق از شهدای سبعة همدان که در زندان سرودند.

۲- همچنین از آقای مطلق سروده شده در زندان همدان.

۳- از توقيع حضرت ولی‌عزیز امرالله، ص ۴، کتاب نارو نور.

۴- اشاره به جناب طرازالله خزین از شهدای سبعة همدان.

۵- اشاره به جناب دکتر ناصر وفائی از شهدای سبعة همدان.

۶- از کتاب منتخبانی از پیام‌های عمومی بیت‌العلی اعظم خطاب به یاران ایرانی، ص ۹۹.

۷- همانجا، ص ۱۰۱.

۸- همانجا، ص ۱۰۱.

۹- همانجا، ص ۱۰۲.

۱۰- همانجا، ص ۱۱۹.

۱۱- متأسفانه نمی‌دانم این بیت از کیست.

سرود و ترانه برای بچه‌ها روی ویدئو و DVD

نامه‌ای از هنرمند عزیز خانم حمیدیه

دوستان عزیز، می‌دانیم که تربیت کودکان و آشنا نمودن آنها با تعالیم بهائی و مبادی روحانی از اعظم وظایف اهل بهاء خاصه در نقشه‌های کنونی معهد اعلیٰ است. و نیز همه می‌دانیم که برنامه‌های سمعی و بصری در روح و افکار کودکان تأثیرات عمیقی برجای می‌گذارد.

لذا چندی قبل یک برنامه ویدیویی به زبان فارسی برای نوباوگان عزیز با نام "بچه‌ها بچه‌ها" تهیه شده که شامل ترانه‌ها و داستان‌هایی از تاریخ بهائی است. موضوع ترانه‌ها زندگی حضرت عبدالبهاء، تبلیغ، کلاس‌های درس اخلاق، اهمیت زبان فارسی و کوه کرمل می‌باشد. تمام مجریان این ویدیو بچه‌ها هستند که با هنرمندی تمام آهنگ‌ها و برنامه‌ها را اجرا کرده‌اند. همه قسمت‌های این ویدیو با زیرنویسی انگلیسی و اسپانیولی همراه است. نتایج بدست آمده از این برنامه بسیار رضایت‌بخش بوده و کودکان با لذت به آن نگاه کرده و از آن آموخته‌اند.

علاقه‌مندان می‌توانند برای سفارشات خود با ایمیل aghdasie@queensu.ca تماس حاصل فرمایند. همراه با این ویدیوی جدید "بچه‌ها بچه‌ها" برنامه ویدیویی قدیمی به نام "قصه عشق خدا به آدما" نیز این بار به صورت DVD و به عنوان هدیه تقدیم خواهد شد. بدین ترتیب که در یک جعبه ۲ DVD خواهید یافت.

عهدیه. ■

خزان

شیرین رضویان

باد آمد و پژمرد گل و برگ دوان شد
هنگام خزان شد
بلبل ز غم دوری گل جامه‌دران شد
هنگام خزان شد
در پنجه طوفان خزان برگ برقصید
چرخید و بنالید
وان لولی سرمست دگر نعره‌زنان شد
هنگام خزان شد
از چشم فلک اشک چو سیلاب روان است
بی صبر و امان است
از دیده ما نیز بسی رود روان شد
هنگام خزان شد
اشجار چه خشکند و خموشند و چه عریان
دل‌مرده و بی‌جان
خورشید پس پرده اندوه نهمان شد
هنگام خزان شد
ماندند همه ساکت و خاموش هزاران
با یاد بهاران
وان زاغ سیه‌فام سراپا چو زبان شد
هنگام خزان شد
با یاد بهاران بنشین و گل و نسیرین
خاموش چو شیرین
هنگام ستم آمد و دور خفقان شد
هنگام خزان شد

ایران ۱۳۶۳

معرفی کتاب

تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم

یهودیان شیراز و قتل عام یهودیان تبریز آورده شده است.

مؤلف چون خود نقش مؤثری در تأسیس و اداره صندوق ملی برای کمک به فقرای یهود داشته شرح مبسوطی را به این موضوع (بخش اول) اختصاص داده و ضمن آن از عده‌ای افراد فعال در این عرصه یاد کرده از جمله از خانم ملیحه کشفی (حکیم) نام می‌برد و درباره این خانم می‌نویسد:

«بانو ملیحه کشفی در خانواده‌ای بسیار دانش‌پژوه و با فرهنگ قدم به عرصه وجود گذاشت و درباره دوران نوجوانی و گذشته خانوادگی و تحصیلات خود چنین می‌نویسد: در فامیل متدین و تحصیل کرده آن زمان به دنیا آمدم و مادرم تنها دختر دکتر سلیمان حکیم و نوه حکیم ماشیح [مسیح] که از پزشکان دربار فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه بود، در تکمیل تحصیلات من سعی فراوان داشت.

در سی سال اخیر بسیاری از یهودیان ایران ناگزیر شدند که ایران را ترک کنند اما قرائن حاکی از آن است که محبت ایران و دلبستگی به فرهنگ آن سرزمین کهن هرگز از دلشان بیرون نرفته است از این رو بعضی از مطلعان جامعه دست به تألیف کتبی برده‌اند تا جامعه جوان یهودی را با گذشته خود آشنا کنند و نگذارند که اینان هویت دیرینه خویش را از دست بدهند.

کتاب *تحولات اجتماعی یهودیان ایران در قرن بیستم* تألیف آقای دکتر حشمت‌الله کرمانشاهی که به سال گذشته ۲۰۰۷ در لوس آنجلس به چاپ رسیده (۳۸۴ صفحه) از اینگونه کتب است.^۱

کتاب بخش‌های زیر را شامل می‌شود: (۱) صندوق ملی، از ایده تا عمل. (۲) سازمان‌های یهودی. (۳) شماری از خادمان جامعه. (۴) تجدید حیات ملی قوم یهود. (۵) بافت خانواده یهودی ایرانی. (۶) یهودیان کرمانشاه و در ضمائم کتاب مجملی درباره حملات به محله

کلاس آکابر برای بی سوادان، ایجاد کلاس های خیاطی و برش و گلدوزی و کاردستی، برقراری کلاس های تربیت پرستار و کمک پزشکیار و تعلیم مادران برای کمک های اولیه بود. سازمان بعداً اقدام به تأسیس اندرزگاه های مجهز توأم با درمانگاه کودکان در ۲ نقطه پر جمعیت شهر طهران کرد و دو پرورشگاه کودکان در طهران با ظرفیت ۹۰۰ کودک و سه پرورشگاه در شهرهای شیراز و اصفهان و همدان مجموعاً با ظرفیت ۸۰۰ کودک بوجود آورد.

ملیحه خانم کشفی که ذکرش رفت و خانم شمس حکمت از جمله مؤسسان سازمان های مذکور بوده اند.

خانم شمس حکمت در طهران به تأسیس کودکانستان و دبستان نیز اقدام کرد و چنانکه در کتاب آمده موقعیت ممتازی در شورای جمعیت های زنان ایران داشت. نگارنده این سطور مکرراً ایشان را که عضو شورای عالی سازمان زنان بود و در کنار خانم دکتر مهری راسخ به این خدمت منصوب شده بود ملاقات کرده است.

از جمله سازمان های یهودی در ایران از مدارس کورش، خانه پیران، باشگاه برادران، زورخانه، روزنامه و مجله باشگاه، کانون جوانان یهود ایران، سازمان آرت ایران (شعبه یک سازمان بین المللی برای تعلیم صنایع و حرف) سخن رفته و اشاره به طرح ایجاد یک دانشگاه مطالعات یهودی شده است که «مشکلات آشوب های خیابانی انقلاب و در هم پاشیدگی جامعه یهودیان ایرانی مانع از اجرای این طرح آموزشی عظیم گردید». (ص ۲۶۷)

خانواده ما سابقه خدمت به جامعه را از یک قرن پیش با ساختن کنیسه های حکیم و حمام حکیم ماشیح شروع کرد و این خصوصیات پدران در وجود همه اعضای خانواده ما ریشه های عمیق داشت...» (ص ۵۷)

البته خوانندگان این سطور می دانند که حکیم ماشیح همان حکیم مسیح است که اول مؤمن یهودی به امر حضرت بهاء الله بود و بر اثر استماع نطق های جناب طاهره در عراق عرب و بعد ملاقات با اسم الله الاصدق در سجن طهران تصدیق امر مبارک را کرد. (عکس خانم ملیحه کشفی حکیم در صفحه ۵۸ آمده است).

خانواده حکیم بعضاً در عالم یهود باقی ماندند، پاره ای به اسلام یا مسیحیت گرویدند و بخشی دیگر که اجداد شهید مجید پرفسور منوچهر حکیم و فرزندان و نواده ایشان باشند به امر مبارک سرسپردند.

بخش دوم کتاب «سازمان های یهودی» هم برای خواننده بهائی جالب توجه است از جمله آنچه درباره سازمان بانوان یهود ایران و مبارزات این سازمان در راه احقاق حقوق زنان ذکر شده است.

سازمان بانوان یهود ایران در سال ۱۳۲۶ ش. (۱۹۴۷ میلادی) بوجود آمد و پیش از انقلاب اسلامی به فعالیت های خود ادامه داد و «هم اکنون حیات آن در کالیفرنیا جنوبی ادامه دارد». (ص ۱۸۱)

هدف سازمان بانوان عبارت بود از اصلاح وضع اجتماعی و تأمین بهداشت و توسعه فرهنگ عمومی یهودیان ایران بخصوص طبقه نسوان. از جمله کارهای سازمان، تأسیس

برای آشنایی به وضع رقت بار یهودیان قبل از دوره پهلوی مطالعه فصلی از کتاب زیر عنوان: "بافت خانواده یهودی ایرانی" (صص ۳۱۶-۳۱۲) توصیه می شود و همچنین آنچه به عنوان مقررات محدودکننده قوم یهود در کرمانشاه مجری بوده (صص ۳۲۸-۳۲۵).

در فصل بحران هویت نویسنده به تصویری که از چهره یهودی در ادبیات ایران و آثار بعضی از نویسندگان متأخر ارائه شده اشاره می کند و مذمت کسانی چون میرزا آقاخان کرمانی، صادق هدایت و فریدون آدمیت و افراد متعصب دیگر را از قوم یهود متذکر می شود (۳۷۳-۳۷۲) و بحران هویت را که برای نسل جوان یهودی بر اثر مواجهه با این افکار و فضای پرتعصب محیط خویش پدیدار می شود یاد می آورد و می نویسد که بر اثر این وضع برخی از یهودیان به ترک دین و آئین خود روی آوردند، تعداد کمی هم برای رهایی از تحقیر یهودیت به دین اکثریت گرویدند و بالاخره عده ای «از فرصت تبلیغ وسیع بهائیت که نوعی برادری و برابری را تبلیغ می کرد به تصور آنکه گرویدن به بهائیت می تواند مسائل حقوق اجتماعی و جذب در محیط اکثریت را به نحو مطلوب برای آنان حل و فصل [در کتاب اشتباهاً فسخ آمده] نماید و نوعی برابری حقوق برای آنان فراهم آورد، به این مذهب جدید پیوستند. این نحوه تفکر در کتابی که نویسنده آن یک یهودی بهائی شده به نام ارجمند همدانی است به خوبی مشاهده می شود». (ص ۳۷۶)

این قضاوت البته درست نیست. دانشمندانی که در ایمان زردشتیان و یهودیان

به آئین بهائی مطالعه کرده اند بر این نکته متفقند که اقبال به آئین جدید در دوره قاجار نه تنها برای آن افراد امنیت نیاورد و مسائل حقوق اجتماعی ایشان را حل نکرد بلکه بر رنج ها و آزارهایی که از برخی هم میهنان مسلمان می دیدند به مراتب افزود. نمونه های آن بهائیان یهودی تباری است که در این مدت به شهادت رسیدند از جمله دکتر سلیمان برجیس در کاشان (۱۳۲۸ شمسی) که با ۸۱ ضربه چاقو از پای در آمد و چندین تن دیگر که در انقلاب اخیر به شهادت نائل آمدند.

مایه تعجب است که نویسنده کتاب در مورد مرحوم حاج مهدی ارجمند که کتاب *گلشن حقائق* او نشانه کمال اطلاع و حتی احاطه او در آئین یهود و مسیحیت است چنین می نویسد: «پرواضح است که نویسنده کتاب خود شخصاً به علت یأس و حرمان و سرخوردگی و در نهایت بی اطلاعی از دین و مذهب آباء و اجدادی دست کشیده به بهائیت روی آورده است». (ص ۳۷۶)

از آقای دکتر کرمانشاهی که شخص باسواد و فرهنگی به نظر می رسد این نحوه قضاوت موجب حیرت است.

کتاب حاوی عکس های متعدد از شخصیت های یهودی مورد اشاره در کتاب است و با عکسی از آقای دکتر کرمانشاهی در حضور رئیس جمهور سابق امریکا و رئیس جمهور سابق فرانسه پایان می یابد. ■

یادداشت

۱- دکتر حبیب لوی هم تاریخ یهودیان ایران را نوشته است که درخور توجه و شایان بررسی است.

از گلخن فانی به گلشن باقی

ایران و گروه گر تالار رودکی و جشن های ۲۵۰۰ ساله پرداخت و هنر خود را با موفقیت ارائه داد. عطیه خانم پس از پایان تحصیل با آقای طهوری ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دو پسر و یک دختر به نام های بهمن و بهنام و بهنوش طهوری می باشند.



خانم عطیه نظری طهوری

عطیه خانم از نظر مذهبی به آداب و رسوم شریعت مقدس اسلام بسیار پای بند بود تا جایی که به زیارت مکه معظمه و کربلای معلی مشرف گشت و به افتخار مقام حاجی خانم نائل آمد. این خانم برای سرپرستی فرزندان خود که در کشور انگلستان تحصیل می کردند قبل از انقلاب به این کشور آمد و اقامتش مدت ۳۰ سال ادامه یافت.

عطیه خانم در یک خانواده متدین مسلمان در آخرین شب سال ۱۹۴۰ در مدینه طهران پا به عرصه وجود نهاد. دوران کودکی را در دامان خانواده خود گذراند سپس با تصمیم پدر و مادر به مدرسه جدید التاسیس موسیقی مرحوم روح الله خالقی راه یافت.

عطیه خانم بر اثر یک تصادف به مقام مبارک حضرت ولی عزیز امرالله مشرف گشت در نتیجه شروع به تحقیق درباره دیانت بهائی نمود و کتب بسیاری را مطالعه کرد و در بیوت تبلیغی مختلف شرکت کرد تا سرانجام میوه ایمانش بارور شد و در سال ۱۹۹۱ هنگامی که در مرقده مبارک حضور داشت با شنیدن شرح

عطیه خانم در فرا گرفتن هنر موسیقی استعداد و ذوقی سرشار از خود نشان داد و به دریافت درجه لیسانس از هنرستان موسیقی موفق شد. این خانم با علاقه ای که به آموزش موسیقی و بردن این هنر به میان توده مردم داشت به تدریس آن در مدارس طهران و شرکت در ارکستر بانوان رادیو و تلویزیون ملی

فعالیت‌های مهاجرین آروگونه که توسط یکی از مهاجرین آن سامان بازگو می‌شد تحت تأثیر قرار گرفت و منقلب شد و ناگهان ایستاد و به مهاجر عزیز دست داد و گفت: "داداش الله ابهئی" امیدوارم یک سر باز فداکاری برای حضرت بهاء الله باشم.

از همان دم که آفتاب شمس بهاء بر قلب مَمرد عطیه خانم پرتو افکند سود سودای عمر را در بازار بندگی جمال اقدس ابهئی باخت و به عنوان تنها فرد بهائی خانواده تا آخرین دم حیات با استقامت تمام بر خدمت امر مالک انام مشغول و مألوف گردید.

عطیه خانم در ابتدای ایمان به امر مبارک با حیات پر شور و جذبه حضرت طاهره آشنا شد و عاشق و دلباخته او گردید و جلسات متعددی برای بزرگداشت آن نادره زمان ترتیب داد و با بیانی جذاب و پرکشش در قالبی ساده و روان زندگانی مشعشع حضرت طاهره را در جلو چشم شرکت کنندگان مجسم ساخت. ایشان در کنسرت‌های متعدد با نواختن ساز و دیگر برنامه‌ها هنرنمایی کرد و مستمعین را شاد و مسرور می‌ساخت.

عطیه خانم چندین سفر به زیارت اماکن مقدسه ارض اقدس و ترکیه مشرف گشت. این ورقه مؤمنه عاشق کتاب بود و هرگونه کتب امری در قفسه کتابخانه ایشان یافت می‌شد، عطیه خانم خانمی سخاوتمند دست به خیر و مهربان، میهمان نواز، هنرمندی با ارزش، سخنوری خوش بیان و عضوی فعال بود. عطیه خانم در روز ۹ مارچ ۲۰۰۸ در شهر لندن روح پرفتوحش به عالم بالا پرواز نمود و طی مراسم

با شکوهی در محوطه مقام مبارک به خاک سپرده شد.

خانم محبوبه صمدانی (سلیمی)

خانم محبوبه صمدانی در تاریخ ۱۹۲۵/۴/۲۴ میلادی در شهر همدان (ایران) در خانواده‌ای مؤمن و از پدر و مادری خدوم و جانفشان متولد شدند و نام خانواده صمدانی از لوحی که حضرت عبدالبهاء به افتخار پدر ایشان آقای هاشم صمدانی صادر فرمودند گرفته شده که در شروع این لوح حضرت عبدالبهاء ایشان را "ای یار صمدانی" خطاب می‌فرمایند.

در سن پنج سالگی همراه پدر و مادر و بقیه افراد خانواده‌شان به علت اذیت و ضدیت مردم محله مجبور به مهاجرت به شهر کرمانشاه شدند. مادرم تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در شهر کرمانشاه و دیپلم خود را در طهران به اتمام رساند و در سن ۱۸ سالگی ازدواج کرده و در سن ۳۰ سالگی با داشتن پنج فرزند خردسال شوهر خود را از دست داد و از آنجا به بعد به اتکاء به حضرت بهاء الله با شجاعت و متانت وضع جدید زندگیشان را استقبال کرد و در یک اداره دولتی مشغول به کار شد و در عین حال سرپرستی و تربیت بچه‌های خود را با کمال کفایت عهده دار شد.

با همه زحماتی که در زندگی داشت از خدمت در تشکیلات بهائی غافل نبود و اغلب در چندین لجنه بهائی فعال بود و در صورت امکان وقتی کلاس‌های درس اخلاق را هم به عهده می‌گرفت ایشان در تمام مراحل زندگی

شکرگزار و راضی بود و علت این رضایت خاطر و اطمینان را اعتقاد و اعتماد محکم به حضرت بهاء الله می دانست.

در سال ۱۹۷۹ میلادی همراه مادرشان و آخرین فرزندشان از طهران عازم به شهر هانور در آلمان غربی شدند و مدت ۳۱ سال در آنجا اقامت داشتند و ۱۵ سال آخر عمرشان را در شهر اسن (آلمان) در نزدیکی دختر بزرگشان بسر برد و در تاریخ ۱۳/۷/۲۰۰۸ در نهایت آرامش و سکون از خاکدان فانی به عالم باقی شتافت. روح مادر عزیزمان شاد باد.



خانم قدسیه مسروری (۱۹۱۴-۲۰۰۸)

مادری بود فداکار و پر محبت و دوست داشتی همیشه درب منزلش برای پذیرایی از دوستان و دوستان فرزنداناش باز بود او در واقع مصداق "رنج خود و راحت یاران طلب" بود. برای او تربیت فرزندانش بخصوص دخترها بی نهایت مهم بود چون به تساوی حقوق رجال و نساء شدیداً متمسک بود.

وقتی فرزندانش به سن بلوغ رسیدند به نوبت هر کدام به نقاط مختلف دنیا برای کار و تحصیل و مهاجرت مادر را ترک کردند و بعد از ۲۳ سال جدائی یک دیدنی جمعی فامیلی در سال ۲۰۰۴ در اسپانیا فراهم شد. او و فرزندان

امیدوار بودند که جمع فامیلی دیگری فراهم شود که متأسفانه مقدر نبود، تا آخرین لحظه حیات متحرک و فعال بود. دعا و مناجات همیشه مهم ترین قسمت برنامه روزانه اش بود. او با آرامش و صفا بطور ناگهانی در روز پنجشنبه ۲۴ جولای ۲۰۰۸ در طهران درگذشت. شش فرزند او و هفت نوه اش همه در ظل امر و در نقاط مختلف دنیا به کار و زندگی و خدمت به امر مشغولند.

مجالس تذکر آن مرحومه در ایران، استرالیا، امریکا، اسپانیا، کانادا و چین به همت فرزندان و نوهها برگزار شده است.



جناب عزیزالله حقانی

جناب عزیزالله حقانی در سال ۱۹۱۴ در شهر همدان (ایران) در یک خانواده بهائی متولد شد. پدر و مادر ایشان از احبای مؤمن و مخلص همدان بودند. ایشان که پنجمین فرزند خانواده بود در دامان پر مهر و محبت والدین خود پرورش یافت. تحصیلات خود را در همدان به پایان رسانیده به استخدام شرکت نفت آبادان و سپس گمرک طهران در آمد.

در سال ۱۹۴۲ با روحیه خانم فرید ازدواج کرد و ثمره این اقتران سه فرزند به نام های ژنا حقانی (فیروزکار) ویدا حقانی (شکیبا) و لیلی

ظهور

دکتر فیروز براقی

پنجره بگشا که آفتاب برآمد
دیده اهل نظر ز خواب برآمد
دلبر عشق آفرین به حشمت خورشید
روی عیان کرد و از سحاب برآمد
برق تجلی ز طور جان بدرخشید
مهر رخ دوست از نقاب برآمد
ماهرخی کز نگاه خلق نمان بود
بر سرگردون چو ماهتاب برآمد
ظلمت شب های بی ستاره فرو شد
طلعت محبوب چون شهاب برآمد
از عرفات بهشت قدس معانی
جلوه آن حوری عجب برآمد
آنکه دل عاشقان اسیر غمش بود
برده برافکند و از حجاب برآمد
ساقی گلچهره باده ازلی داد
بوی گل از ساغر شراب برآمد
همه در خانقاه و میکده افتاد
نعره شادی ز شیخ و شاب برآمد
شب زدگان را بگو دگر نتوان خفت
صبح بتابید و آفتاب برآمد

حقّانی است.

جناب حقّانی در حوالی سال ۱۹۵۴ به پیروی از فرمان ملکوتی جهاد کبیر حضرت ولیّ امرالله و پس از مشاورات لازم با محفل روحانی طهران به اتفاق همسر و سه فرزند خردسال (بین ۳ الی ۱۰ سال) به کشور اتیوپی - آسمارا مهاجرت کرد و مدّت سه سال در آن شهر به خدمات امری مشغول شد، در آن ایام از حضور مبارک حضرت ولیّ امرالله تقاضای تشرّف به عمل آمد که فوراً تلگرافاً اجازه ملاقات صادر و همراه با همسر به این فوز عظمی مفتخر گشتند و به مدّت ۱۰ روز در ارض اقدس اقامت و از الطاف مولای عزیز بهره مند شدند. (شرح تشرّف به ارض اقدس ضبط شده و نزد اینجانب محفوظ است).

متأسفانه بخاطر بیماری روحیه خانم همسرشان پس از مدّتی به ناچار از اتیوپی به ایران مراجعت کرد. جناب حقّانی در طهران به عضویت محفل روحانی دره قشلاق در آمده و به خدمات امری مشغول شد. در اوائل انقلاب به امریکا آمده در شهر ساکرامنتو مستقر گردیدند و به انتخاب محفل روحانی محلّ در آمده به خدمات امری خود ادامه می دادند. همسرشان در سال ۱۹۸۷ به ملکوت ابهی صعود نمود و جناب حقّانی روز ۲۸ ماه می ۲۰۰۸ در نهایت رضا و عبودیت، جهان فانی را وداع گفت. جناب حقّانی همسری وفادار و مؤمن، پدری فداکار و مهربان و شخصیتی خوش قلب و شوخ طبع بود و در تشییع جنازه و محفل تذکّر ایشان دوستان بهائی و غیر بهائی شرکت نمودند.

روح و روانش شاد باد ■

نامه‌های خوانندگان

نامه‌ای از هندوراس

جلسه در منزل یکی از احبای بومی تشکیل شده بود. این خانه بر روی چهارستون چوبی ضخیم به ارتفاع حدود دو تا سه متر از سطح زمین بنا گشته و با رنگ‌های مختلف زنده و چشم‌گیر در وسط حیاتی مملو از گل‌های زیبا و خوشبوی مناطق حاره‌ای حکایت از خوش سلیقه‌ای صاحبش می‌کرد. از پله‌های چوبی ساختمان بالا رفته و وارد سالنی شدیم که مدعوین بهائی و دوستان غیربهائی آنها حاضر بودند. به مجرد ورود و عرض الله ابهسی به طرف یک‌یک حاضرین رفته و با فشردن دست هر یک ابراز دوستی و ارادت کردیم.

دکتر احمدیه دست خانمی را فشرد و با ایشان احوالپرسی و عرض ارادت کرد. خانم مذکور یک بومی حدود ۳۵ ساله دست دکترا رها نکرد. از جایش بلند شده و مات و مبهوت او را در آغوش گرفته و با چشمانی مرطوب از اشک شوق و صدای لرزانی که به سختی شنیده سر به آسمان بلند کرده گفت: یا پدر آسمانی تو را شکر که رؤیای مرا تحقق بخشیدی، این یک معجزه است. دکترا در آغوش گرفته و با کمال محبت و احترام روی او را بوسیده و پهلوی خویش روی صندلی دیگری نشاند. دکتر احمدیه با نگاهی مبهوت و پراز ابهام چشم بر

آقای دکتر پرویز روحانی به یاد متصاعد الی الله جناب دکتر هدایت الله احمدیه مشاور قاره‌ای در امریکای مرکزی و مهاجر خدوم و فداکار ایرانی ساکن کشور بلیز (همسایه مکزیک، گواتمالا و هندوراس) شرح زیر را نگاشته‌اند:

گرچه مطب جناب دکتر احمدیه در شهر بلیز واقع بود ولی اکثر ایام گاهی یکی دو هفته بخاطر انجام سفرهای تبلیغی و دیدار احبای ساکن کشورهای دیگر در سفر و دور از خانه و خانواده خویش بسر می‌بردند.

بنده به عنوان نماینده مشاورین قاره‌ای و ساکن کشور هندوراس، همیشه ایشان را در این اسفار با کمال میل و افتخار همکاری و یاری می‌کردم. یکی از این ملاقات‌ها در شهر ساحلی Ceiba در سواحل زیبای دریای کارائیب (اقیانوس کبیر) بود. مردم آن را مخلوطی از نژاد سفیدپوستان اروپایی و بومیان و سیاه‌پوستان و اعراب تشکیل می‌دهند.

در شهر مورد نظر در یک هتل تمیز و ارزان قیمت متعلق به یک یونانی اطافی گرفتیم و بعد از ستردن گرد راه و تلاوت مناجاتی از جمال مبارک و طلب تأیید از درگاه مقدسش رهسپار محل جلسه عمومی نشر نفعات الله شدیم.

روی یک یک ما می انداخت و گویی می پرسید این خانم چه می گوید و جریان چیست؟ آن زن سپس روبه همه ما کرده و در حالیکه دکتر را مخاطب قرار می داد گفت: آقای عزیز ما همدیگر را قبلاً ندیده و نشناخته بودیم درست است؟ دکتر جواب داد بله و ممکن است خود را معرفی کنید؟ خانم ادامه داد اسم من الویا Elvia است و من دیشب در خواب دیدم که مریم مقدس شما را که در مسافتی از من قرار داشتید با انگشت نشان داد و گفت: این مرد پیغام مسیح را به تو که اینقدر در انتظارش هستی خواهد داد، حرفش را گوش کن که حقیقت را برایت می آورد، او مرد شریفی است، من او را با آب های مقدس تعمید خواهم داد... (این داستان صعود دکتر است که به آن نیز در نامه آینده اشاره خواهم کرد). سپس در حالیکه چند قطره اشک از چشمانش جاری شده بود ادامه سخن داده و گفت: دکتر، من از مریم مقدس مادر خدا (مسیحی های کاتولیک مریم مادر حضرت مسیح را مادر خدا و مسیح را خدا قلمداد می کنند) بارها طلب یاری کرده بودم که مرا در جستجوی حقیقت یاری کند. دیگر از این کلیسا به آن کلیسا رفتن و عضو این مذهب و آن مذهب شدن بیزارم. روحم تشنه و جویای چیزهای دیگری است که در مسیحیت نیافته ام. حال با این رؤیا مریم مقدس همانطور که گفتم مرا به ملاقات شما رهنمایی کرد. دکتر با چشمان مرطوبش نگاهی مملو از محبت و در کمال فروتنی کرد و دست خانم را در دو دستش گرفته و اظهار داشت: خواهر عزیز خدا را سپاسگزاریم که ما را بهم نزدیک کرده و بنده

در خدمت شما هستیم. آن جلسه تا نیمه های شب ادامه داشت و گرچه برنامه سفر ما روز بعد بایستی ادامه پیدا کند ولی دکتر تصمیم گرفت چند روزی دیگر بخاطر آن خانم در شهر بمانیم و او را با الواح الهیه، تعالیم و تاریخ و احکام امر بیشتر آشنا سازیم.

هر برگ دفتری که پر از خاطرات ماست جز نقش عشق و طرح محبت نشان نداشت چندی پیش شخصی وارد مرکز بهائی شهر ما شد و در کلاس های روحی شرکت کرد. ایشان نامی از این خانم برده و اظهار داشتند که او نسبت فامیلی با ایشان دارد و بخاطر اوست که در جستجوی بهائیان بوده تا اینکه مرکز اجتماع بهائیان را پیدا می کند. این آقا اکنون عضو محفل روحانی شهر ماست.

• جناب م. دمشقی از فرانسه با توجه به شرح حال جناب دکتر سمندری که در شماره ۳۴۳ و ۳۴۴ این مجله درج شده، خاطراتی که از ایام اقامت در زنجان از آن مرد بزرگوار دارند برای ما ارسال داشته اند که اینک با تشکر از ایشان خلاصه آن را به نظر خوانندگان عزیز می رسانیم: بنده در سال ۱۰۴ بدیع مطابق ۱۳۲۶ شمسی به زنجان مهاجرت کردم و قرار شد در مطب جناب دکتر سمندری کار کنم. دکتر سمندری رئیس بهداری زنجان بود. همه روزه تا ظهر در اداره خدمت می کرد و بعد از ظهرها در منزل خودشان مطب داشتند. سالن همیشه پر از بیماران بود و بنده به آنها نمره می دادم و به نوبت برای معاینه خدمت ایشان می فرستادم. ایشان نه تنها از مریض های بی بضاعت پول نمی گرفت بلکه می گفت بروید داروخانه به

حساب من دارو را بگیرید. امام جمعه زنجان مریض دکتر سمندری بود و دکتر اغلب به خانه ایشان برای معاینه و مداوا می‌رفت. اطباء زنجان دیدند کارشان کساد شده و بیشتر بیماران نزد دکتر سمندری می‌روند لذا پیش امام جمعه شکایت بردند که سمندری تمام مریض‌های ما را از دستمان گرفته است. با آنکه امام جمعه خودش بیمار دکتر سمندری بود به وزارت بهداشت نوشت که وجود سمندری برای زنجان خطرناک شده برای اینکه مردم خیال می‌کنند که همه بهائی‌ها مثل دکتر سمندری خوب هستند. با این نامه وزارت بهداشتی دکتر سمندری را منتظر خدمت کرد و ایشان فقط در مطب خود تشریف داشت. دکتر سمندری نامه حضور حضرت ولی امرالله فرستادند و وضعیت را شرح دادند. فرموده بودند جناب دکتر سمندری بروند انگلستان تخصص خود را بگیرند در آینده خدمات بسیار خواهند کرد. وقتی که آقای دکتر برای انجام امور سفر خود به طهران سفر کرده بودند پسر امام جمعه مرتب می‌آمد که پدرم مریض است کی ایشان تشریف می‌آورند؟ بعد از یک هفته دکتر سمندری تشریف آوردند. پسر امام جمعه هم آمد سراغ ایشان. فرمودند شما تشریف ببرید من خودم خدمت پدرتان خواهم آمد. بعد از رفتن پسر امام جمعه دکتر فرمودند من امشب کمی مشکوک هستم. شما هم بیائید بیرون خانه بایستید اگر خبری و سرو صدائی شد فوراً به پلیس خبر دهید. پس از مدتی دکتر آمدند بیرون و گفتند بیا برویم برایت تعریف کنم آنجا چه خبر بود. سالن پر از دکترها بود و دکتر مداوی که به جای من آمده نیز آنجا

بود. بیشتر رؤسای ادارات هم بودند. تا دکترها مرا دیدند گفتند آقای امام جمعه تمام دکترها در خدمت شما هستند چرا دکتر سمندری را خبر کردید؟ امام جمعه گفت: شما هر وقت دکتر سمندری شدید من شما را خبر می‌کنم. همه ساکت شدند، من ایشان را معاینه کردم، نسخه دادم خداحافظی کردم و آمدم. در خانه، دکتر گفتند اثاثیه را جمع کنید فردا صبح عازم طهران هستیم. صبح قبل از عزیمت دکتر گفتند می‌رویم از امام جمعه خداحافظی کنیم. درشکه گرفتیم و رفتیم منزل امام جمعه. من در درشکه نشسته بودم ناگهان دیدم امام جمعه با دکتر از در خانه آمدند بیرون و امام جمعه سوار درشکه شدند و درشکه به سوی خانه رفت. در راه امام جمعه گریه می‌کرد و می‌گفت شما می‌روید من چه کار باید بکنم؟

سرکوچه ما، امام جمعه خداحافظی کردند تشریف بردند و ما اثاثیه را برداشتیم به ایستگاه راه آهن رفتیم. دکتر سمندری بعد به انگلستان رفتند و آنجا ازدواج کردند و با همسر روانه مهاجرت افریقا شدند و به خدمات بزرگی نایل شدند که شرحش در پیام بهائی آمده است. پیش از مسافرت بنده را به دست جناب دکتر مهاجر سپردند و همان مسیر زندگی مرا عوض کرد. در تمام مدت با هم مکاتبه داشتیم. دو تا از نامه‌های ایشان را حضورتان می‌فرستم.

• یکی از خوانندگان عزیز ما پس از دریافت شماره ۹۳ مجله عندهلیب چنین نوشته‌اند:

عندهلیب فصل نامه فارسی محفل روحانی ملی بهائیان کانادا اینک در بیست و چهارمین سال انتشار خود گام نهاده و با این شماره هدیه

پیام بهائی
نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان
*

سال سی ام، شماره یازدهم
شماره پیاپی ۳۴۸
شهر العلم - شهر القدرت - شهر القول ۱۶۵
آبان - آذر ۱۳۸۷
*

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland
*

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی
Payám-i-Bahá'í
B. P. 9
06240 Beausoleil, France
Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در وجه
پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا با ارسال چک دلاری
به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت اعتباری
Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک خودتان به
شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام خود به نشانی
ما:

Payám-i-Bahá'í
IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30
Bank Société Générale
8 Ave. J. Medicin
06000 Nice, France
Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراکها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í
Publié par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'ís de France

ارزشمندی در دسترس علاقمندان قرار داده
است. از مقالات سودمند این شماره یکی مقاله
مفصل آقای دکتر باهر فرقانی است درباره
نقشه‌هایی که تحت هدایت بیت العدل اعظم
الهی در سراسر جهان بهائی به موقع اجرا نهاده
شده و دیگری مقاله آموزنده هدف دیانت
بهائی در تربیت، اثر شهید فقید دکتر مسیح
فرهنگی که سال‌ها قبل به صورت نطق ارائه
شده و هنوز ارزش خود را حفظ کرده است.
خانم شیوا الهیون در شماره قبل و این شماره
مقاله‌ای درباره روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء
نشر کرده‌اند که حاوی مطالب آموختنی است.
کاش ایشان به منابع غربی از جمله کتاب
دسترس داشتند و از آنها نیز در مقاله خواندنی
خویش بهره می‌جستند.

مقاله خانم منیره هدائی به معرفی عده‌ای از
احبای رفسنجان می‌پردازد با شروع در مورد
زندگی و خدمات آقا محمد طاهر و آقا محمد
صالح دو برادر که خود و بستگان ایشان در
تاریخ امر مبارک نقشی ایفا کرده‌اند. داستان
زندگی جناب میرزا عباس خان طاهری که از
خادمان و شاعران مبرز بهائی بوده‌اند نیز در
همین مقاله آمده است. سرانجام مقاله با ذکر
خدمات جناب عیسی طاهری فرزند آقا محمد
طاهر که دامنه خدمات رفسنجانیان را از
حسن آباد به جزائر قناری بسط دادند پایان
می‌یابد.

سایر مطالب این شماره مجله نیز خواندنی
است. پیام بهائی موفقیت بیشتر اداره‌کنندگان
عقلی را خواستار است. ■

کنفرانس انجمن ادب و هنر ایران در انگلستان

آئین بابی و تحولات اجتماعی ایران

۲۶-۳۰ دسامبر ۲۰۰۸، هتل هیلتون، لندن، واتفورد

سخنرانان: دکتر محمد افنان، دکتر مهری افنان، دکتر نادر بقائی، دکتر شاپور راسخ، دکتر وحید رافتی، دکتر نادر سعیدی، دکتر مینو فؤادی، دکتر رضا قاسمی، دکتر صالح مولوی نژاد

سخنرانی‌ها: چهره حضرت اعلیٰ در آثار بابی و بهائی، مشخصات آثار حضرت اعلیٰ، کتاب بدیع، ارتباط احکام و تعالیم بابی و بهائی، وحدت در آثار حضرت باب و زبان در اندیشه حضرت باب، چهره حضرت اعلیٰ در آثار ایرانیان غیر بهائی و خاورشناسان اروپایی، عواملی که موجب اقبال ایرانیان به امر بابی شد، ابوعلی سینا و رازی در دانشگاه‌های اروپا و زبان و فرهنگ ایرانی در آئینه پژوهشگران غربی. برنامه جداگانه به زبان انگلیسی و کلاس‌های آموزشی خواندن و نوشتن فارسی نونهالان زیر نظر خانم فردوس روشنگر نیز دایر خواهد بود.

هزینه‌ها: شرکت در کنفرانس ۳۵ پوند تا آخر سپتامبر، در ماه‌های اکتبر و نوامبر ۵۰ پوند و در دسامبر ۷۰ پوند. ۹ وعده غذای ایرانی ۷۵ پوند. هتل با صبحانه اطاق یک تخته ۵۸ پوند، دو تخته ۶۸ پوند و سه تخته ۷۸ پوند. شرکت‌کنندگان بعد از این تاریخ در صورت جا پذیرفته می‌شوند و در غیر این صورت انجمن از پذیرفتن ایشان معذور است.

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با تلفن یا فاکس: +۴۴۱۴۳۸۷۱۲۱۰۰ و +۴۴۱۳۷۲۷۲۹۷۳۹ و یا ای‌میل bs4paal@yahoo.com تماس بگیرید و به فارسی نام و شماره تلفن خود را روی پیام‌گیر بگذارید، در طی ۴۸ ساعت با شما تماس گرفته خواهد شد.